

همگرایی و واگرایی در روابط
اتحادیه اروپا - آمریکا:
موضوعات و زمینه‌ها



دکتر حسین پوراحمدی*

* دکتر حسین پوراحمدی دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.
(h-pourahmadi@sbu.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۸/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۱

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۸۹، صص ۸۱-۴۱.

چکیده

در توضیح روابط اتحادیه اروپا - آمریکا یک نگاه فرهنگ‌محور معتقد است زیرساخت‌های فرهنگی و تمدنی مشترک، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را به سوی اتخاذ مواضع یکسان و هماهنگ در قبال مسائل بین‌المللی هدایت می‌کند. رویکرد سیاست‌محور اما بر این اعتقاد است که اتحادیه اروپا و آمریکا کشورهای دموکراتیکی محسوب می‌شوند که چون صلح لیبرالی میان کشورهای لیبرال و جنگ علیه رژیم‌های اقتدارگر تلویحاً یک ارزش محسوب می‌شود، بنابراین بنیادهای سیاسی - ارزشی موجب هماهنگی میان مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا می‌شود. دیدگاه سوم براساس رویکرد رئالیستی و قدرت‌محور بر این باور است که منافع ملی جوهره اصلی سیاست بین‌الملل و قدرت نیز ابزار اصلی در نیل به اهداف محسوب می‌شود. بنابر این دیدگاه اتحادیه اروپا و آمریکا تنها در حوزه‌هایی مواضع همگرا و یکسان دارند که منافع ملی آنها اقتضا می‌کند. در این مقاله ضمن ارائه چهارچوب نظری پژوهش به بررسی همگرایی و واگرایی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا - آمریکا، همگرایی و واگرایی در روابط امنیتی - سیاسی (درون آتلانتیکی)، و همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی - امنیتی بین‌المللی (فراآتلانتیکی) می‌پردازیم. همچنین به جایگاه جمهوری اسلامی و منافع آن در روابط دوسوی آتلانتیک اشاره داریم.

واژه‌های کلیدی: همگرایی، واگرایی، رئالیسم ساختاری، روابط درون آتلانتیکی، روابط فراآتلانتیکی

مقدمه

سال‌هاست که این سؤال در ذهن پژوهشگران و تحلیلگران سیاست بین‌الملل وجود دارد که آیا اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در قبال مسائل بین‌المللی از خط‌مشی واحدی پیروی می‌کنند؟ آیا بنیادهای رفتاری آنها همسو (همگرا) می‌باشد یا ناهمسو (واگرا)؟ هرکدام از آنها براساس رویکردهای گوناگون پاسخ‌های متفاوتی را ارائه کرده‌اند که حول محورهای زیر است:

عده‌ای با نگاه فرهنگ‌محور معتقدند زیرساخت‌های فرهنگی و تمدنی مشترک، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را به سوی اتخاذ مواضع یکسان و هماهنگ در قبال مسائل بین‌المللی هدایت می‌کند. گروه دوم براساس رویکرد سیاست‌محور بر این اعتقادند که اتحادیه اروپا و آمریکا کشورهایی دموکراتیک محسوب می‌شوند که لیبرالیسم جوهره آنها را تشکیل می‌دهد. در این طرز تفکر، صلح لیبرالی میان کشورهای لیبرال و جنگ علیه رژیم‌های اقتدارگر تلویحاً یک ارزش محسوب می‌شود. بنابراین در این دیدگاه بنیادهای سیاسی - ارزشی موجب هماهنگی میان مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا می‌شود؛ بالاخره گروه سوم براساس رویکرد رئالیستی و قدرت‌محور، بر این باورند که منافع ملی، جوهره اصلی سیاست بین‌الملل و قدرت نیز ابزار اصلی در نیل به اهداف محسوب می‌شود. بنابراین هر کشوری صرف‌نظر از ماهیت سیاسی‌اش از طریق اعمال قدرت در پی منافع ملی خود است. بنابراین اتحادیه اروپا و آمریکا فقط در حوزه‌هایی مواضع همگرا و یکسان دارند که منافع ملی آنها اقتضا می‌کند (شفیعی، ۱۳۸۳: ۳). بر این اساس باید پرسید دلایل همگرایی و واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا درخصوص مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله در خصوص جمهوری اسلامی ایران چیست و کدام‌یک از این رویکردها

پاسخگوی سؤال ماست؟

پژوهش حاضر درصدد است با توجه به تحولات و رخداد‌های عمده منطقه‌ای و بین‌المللی جنبه‌ها و دلایل همگرایی یا واگرایی مواضع اتحادیه اروپا و امریکا را بازشناسد. بنابراین سؤال اصلی ما در این پژوهش این است که آیا روابط میان اتحادیه اروپا و امریکا در عرصه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی (از جمله جمهوری اسلامی ایران) بیانگر همگرایی، واگرایی یا رقابت میان آنهاست؟ برای پاسخ به این پرسش باید به این نکته توجه شود که آیا اتحادیه اروپا به دنبال تقویت همگرایی منطقه‌ای است یا در پی همگرایی آتلانتیکی؟ و نیز اینکه امریکا و اتحادیه اروپا تا چه میزان از رهیافت‌های متفاوتی در زمینه اقتصادی، سیاسی و امنیتی برخوردارند؟ براساس فرضیه نوشتار حاضر، امریکا و اتحادیه اروپا در عرصه سیاست‌های راهبردی به ویژه امنیتی همگرایی دارند و به‌خصوص به همگرایی آتلانتیکی می‌اندیشند اما در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی - امنیتی بین‌المللی و روش‌های نیل به اهداف، با یکدیگر به رقابت پرداخته و به دنبال تقویت همگرایی منطقه‌ای هستند و علائمی از واگرایی در روابط آتلانتیکی را به ظهور می‌رسانند.

در این مقاله برآنیم تا روابط امریکا و اتحادیه اروپا را با بهره‌گیری از دو نظریه رئالیسم ساختاری و وابستگی متقابل پیچیده مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم. در پاسخ به سؤال اصلی و به منظور ارزیابی فرضیه در این مقاله به مطالعه: (۱) چهارچوب نظری پژوهشی؛ (۲) همگرایی و واگرایی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا - امریکا؛ (۳) همگرایی و واگرایی در روابط امنیتی - سیاسی (درون آتلانتیکی)؛ (۴) همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی - امنیتی بین‌المللی (فراآتلانتیکی)؛ می‌پردازیم. در این مقاله به جایگاه جمهوری اسلامی و منافع آن در روابط دوسوی آتلانتیک نیز اشاره داریم.

۱. چهارچوب نظری

با در نظر گرفتن تعاملات دوسویه اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا به نظر می‌رسد که رویکرد نئواقعی‌گرایی (رئالیسم ساختاری) بهتر می‌تواند توضیح‌دهنده روابط دوسوی آتلانتیک باشد. البته نمی‌توان تمامی تحولات سیاست بین‌الملل

امروز را در قالب یک چهارچوب نظری تبیین نمود. فقدان اجماع نظر در مورد مفید بودن یک تئوری مشخص در روابط بین‌الملل، ما را به نوعی مطالعه «بین پارادایمی» سوق خواهد داد. بر همین اساس، نویسنده به طور مشخص از دو تئوری رئالیسم ساختاری و تئوری وابستگی متقابل فزاینده در طول مباحث آتی بهره خواهد گرفت. با این حال شالوده این اثر براساس نظریه نئورئالیستی کنت والتز است.

سطح تحلیل در رئالیسم ساختاری کلان است. در این نگاه، ساختار و سیستم بین‌المللی است که به روابط سیاسی حادث میان اعضای نظام شکل می‌دهد، ساختار نظام و به‌ویژه توزیع نسبی قدرت، کانون مرکزی تحلیل است و این ساختارها هستند که اقدامات و اعمال بازیگران را تعیین و تعریف می‌کنند. دولت‌ها دارای وظایف و عملکرد مشابهی هستند و به طور قابل ملاحظه‌ای تنها در تنوع قابلیت‌ها و امکانات با یکدیگر تفاوت دارند. به همین دلیل با انجام تغییرات در توزیع امکانات میان واحدهای نظام، ساختار سیستم بین‌المللی نیز دچار تحول می‌شود (Keohane, 1988: 86). هدف والتز از بررسی ساختار نظام بین‌الملل، نحوه آرایش اجزای سیستم بین‌المللی در رابطه با یکدیگر بود. به اعتقاد والتز مفهوم ساختار برپایه این واقعیت استوار است که واحدهایی که به نحو متفاوت کنار هم چیده شده و گرد هم آمده باشند، رفتار متفاوتی خواهند داشت و در تعامل با یکدیگر نتایج متفاوتی به وجود خواهند آورد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۱۹۷). یکی دیگر از فرض‌های مهم این تئوری، اولویت تأمین امنیت توسط دولت است. در این زمینه کامل‌ترین فرمول‌بندی خط‌مشی است که حداکثر امنیت را تأمین کند. اما اهداف متنوع غیرامنیتی نیز در ادامه مورد توجه قرار می‌گیرد؛ البته پیگیری این اهداف نباید از توانایی دولت‌ها برای کسب امنیت بکاهد (Kagen, 2002).

کنت والتز با طرح این ادعا که قدرت بهترین ابزار بقا است می‌گوید: «ساختار نظام بین‌المللی هرج‌ومرج طلب (آنارشیک)، دولت‌های امنیت طلب را وادار می‌کند با یکدیگر بر سر قدرت رقابت کنند» (Waltz, 1979: 370). عنصر متغیر ساختاری در نظام، همان توانمندی‌های نسبی است که با الهام از اصل خودیاری صورت می‌گیرد و به‌نوبه خود موجب شکل‌گیری الگوهای ائتلافی بین‌المللی یا الگوهای داخلی متفاوتی می‌شود که حاصل آن موازنه قدرت است (مورگنتا، ۱۳۸۲: ۱۶۸). البته از

دید والتز آنارشی به معنای بی‌نظمی مطلق یا آشفتگی دائمی نیست بلکه به معنای نظم بون ناظم است. پس آنارشی اصل سازماندهی‌کننده سیستم یا همان ساختار است که محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌کند و این امر موجب می‌شود دولت‌ها مشابه یکدیگر عمل کنند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۴: ۳۴). سازوکار واقع‌گرایان برای جلوگیری از جنگ و حفظ ثبات در محیط آنارشی بین‌الملل، موازنه قوا میان دولت‌ها و افزایش نیروی نظامی توسط دولت‌ها می‌باشد. آنها تأکید می‌کردند که با بازدارندگی و توازن قوا می‌توان به شکل‌دهی نظام امنیتی و ثبات در عرصه نظام بین‌الملل دست یافت (قوام، ۱۳۸۴: ۳۶۱). به نظر می‌رسد موازنه قوا بتواند به تشریح روابط نوین اروپا و آمریکا پردازد. تفاوت‌های سیاست‌ها و استراتژی‌های اروپا و ایالات متحده در خصوص بحران‌های خلیج فارس، بوسنی، کوزوو، ایران، عراق و روند صلح خاورمیانه و... به خوبی بیانگر این رابطه است. بر این اساس است که *التز* معتقد است: «سیاست برقراری توازن رایج‌تر از سیاست دنباله روی است. بلکه هرچه دولتی قوی‌تر باشد، احتمال تمایل آن به برقراری سیاست توازن و متحد شدن با سایر دولت‌ها برای غلبه کردن بر تهدید یک قدرت مسلط سیاسی نیز بیشتر خواهد بود» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۶۹۵).

هنری کسینجر معتقد است: «به نظر می‌رسد امروزه پس از حادثه یازده سپتامبر دیگر، اتحادیه اروپا الزاماً متحد تمام‌عیار آمریکا نیست، بلکه به پیروی از منافع خاص خود در سیاست و اقتصاد جهانی برای دستیابی به شخصیت مستقلی می‌اندیشد. اروپاییان ضمن نگرانی از سیاست‌های آمریکا تمایل خود را به جایگزینی چندجانبه‌گرایی و نظام چند قطبی به جای یکجانبه‌گرایی و نظام تک‌قطبی آشکار کرده‌اند» (قائدی، ۱۳۸۱: ۳۳).

برخی از صاحب‌نظران از منظر نواقع‌گرایی همچون پیترفن هام با تأکید بر قدرت اقتصادی اروپا آن را عاملی جهت پیدایش یک نظام چندقطبی می‌دانند. چرا که از نظر اینها دیگر قدرت به عوامل نظامی محدود نمی‌شود و اگر کشوری بتواند با تکیه بر عوامل اقتصادی و فناوری بر اوضاع بین‌المللی اثر بگذارد، قدرتی معادل قدرت نظامی به کار گرفته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۲). این گروه همکاری را در ارتباط با دولت‌های دوست و در راستای سود بیشتر و منافع متقابل تحسین می‌کند و بر کسب

توانمندی‌ها و قدرت ترکیبی برای غلبه بر عدم اعتماد و ترس در مسیر تنگنای امنیتی تأکید می‌کند. از نظر پیروان این مکتب قدرت به معنای توانمندی‌های ترکیب شده یک دولت است و نه تنها ابزار نظامی (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۱۹۶). همچنین در این نگرش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیز منعکس‌کننده منافع و قدرت کشورهای عضو هستند و هویت مستقلی ندارند. این نهادها در واقع ابزاری برای مدیریت روابط امنیتی بین قدرت‌های بزرگ به شمار می‌روند. در زمان جنگ سرد این نقش را بر عهده داشت و به گمان برخی از تحلیلگران اکنون نیز عهده‌دار آن است (Snyder, 2002).

از منظر نواقع‌گرایی نیروی نظامی مهم‌ترین ابزاری است که هر بازیگری جهت دستیابی به اهدافش در دست دارد، چرا که از نظر آنها نفوذ را در بهترین شکل اعمال می‌کند و قابلیت تقویت سایر فاکتورهای قدرت مانند سیاسی و اقتصادی را نیز دارد. بر این اساس ساختار قدرت در ایالات متحده آمریکا به گونه‌ای است که نفوذ و اعمال قدرت آن در سایر مناطق غیر قابل اجتناب است. از سوی دیگر، اتحادیه اروپا قادر به ایفای نقش فعال و مؤثری در سیاست بین‌الملل نیست، مگر اینکه از قابلیت نظامی مستقلی برخوردار باشد. فقدان این قدرت مؤثر در اروپا همان نکته‌ای است که آن را وادار به در نظر گرفتن اهداف و منافع آمریکا می‌نماید. از دیدگاه نئورئالیستی، نظام بین‌الملل، نظام ثبات مبتنی بر سیطره است یعنی سیستم به مقطعی رسیده که در چهارچوب آن ایالات متحده توانسته هژمونی خود را بر سایر واحدهای سیاسی تحمیل نماید، با توجه به آنکه در هژمونی، عنصر مشروعیت وجود دارد اتحادیه اروپا تا زمانیکه تمایل به ایفای نقش در سیستم بین‌الملل را داشته باشد و در راستای اهداف آمریکا همکاری نماید، به‌عنوان یک شریک برای ایالات متحده باقی خواهد ماند (حیدریان، ۱۳۸۴: ۵۷). بنابراین جامعیت روابط فرآتلانتیکی به‌خصوص روابط آنها در حوزه‌های امنیتی، سیاسی و بین‌المللی در چهارچوب تئوری رئالیسم ساختاری از قابلیت تحلیل بیشتری برخوردار است و اصول رویکرد نئواقع‌گرایی در کنش‌های میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده صادق است.

همچنین، روابط اقتصادی فرآتلانتیکی از طریق تئوری وابستگی متقابل فزاینده

که عمدتاً در دوران پس از جنگ جهانی دوم قابلیت طرح و کاربرد پیدا کرده است می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، زیرا برای مثال در دوران قبل از جنگ اول جهانی برخی کشورها مانند آلمان و انگلستان که دارای بیشترین سطح روابط تجاری بودند اما درگیر جنگ با یکدیگر نیز شدند. این تئوری به نوع روابط میان واحدهای جهانی می‌پردازد و اهمیت این نظریه در آن است که دیگر نقش انحصاری دولت‌ها در مبادلات بین‌المللی و فراملی را به شدت کاهش یافته تلقی می‌کند. این تئوری استدلال می‌کند که سطوح بالای وابستگی متقابل اقتصادی در میان دولت‌ها خطر احتمال جنگ را کاهش می‌دهد و به حفظ ثبات و امنیت بین‌الملل کمک می‌کند (شاه کرمی، ۱۳۸۳: ۲۲۵).

اساساً طرفداران تئوری وابستگی متقابل معتقدند تقسیم کار در اقتصاد بین‌الملل، ضمن آنکه وابستگی متقابل میان دولت‌ها را افزایش می‌دهد، میزان خشونت و مناقشه آنها را کاهش می‌دهد. وابستگی متقابل در سیاست جهانی به وضعیتی اشاره دارد که در آن میان کشورها و یا در میان بازیگران داخلی دول مختلف و یا میان بازیگران داخلی و بین‌المللی، در تمامی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل وجود دارد. اینگونه تأثیرگذاری‌های متقابل، اغلب از توسعه تبادلات و روابط بین‌الملل و گره خوردن هرچه بیشتر تصمیمات بازیگران بین‌المللی به یکدیگر که به‌ویژه در طی دوران پس از جنگ جهانی دوم و در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال گسترش یافته‌اند، شروع شده و سپس افزایش پیدا کرده‌اند اما گستردگی عمده خود را در دوران افول قدرت هژمونیک امریکا شاهد بوده‌اند (پوراحمدی، ۱۳۸۱). براساس این تئوری به دلیل وابستگی متقابل فزاینده در عصر جدید اهمیت مسائل غیرنظامی افزایش یافته از جمله مسائل اقتصادی و اکولوژیکی و در مقابل زور و اجبار نظامی اولویت خود را از دست داده‌اند، بنابراین نیاز به همکاری بیشتر احساس می‌شود.

حال با توجه به چهارچوبی که در بالا آورده شد به مصادیق روابط امریکا - اتحادیه اروپا در عرصه نظام بین‌الملل و در ابعاد اقتصادی، امنیتی، سیاسی و بین‌المللی در بخش‌های بعدی خواهیم پرداخت. روابط فرآتلانتیکی را می‌بایست در این راستا در چهارچوب همکاری، رقابت و ستیزش و براساس منافع ملی آنها مورد

تجزیه و تحلیل قرار داد. بر این اساس همکاری‌های سیاسی - بین‌المللی در قالب منافع مشترک، روابط اقتصادی در قالب منافع اختلاف‌زا و روابط امنیتی - نظامی در قالب منافع موازی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

۲. همگرایی و واگرایی در روابط اقتصادی

روابط اقتصادی اروپا و آمریکا همواره به‌عنوان موتور محرکه اقتصاد جهانی مطرح بوده است. بدین مفهوم که در این چهارچوب همه این کشورها را به‌عنوان پیشگامان جهان آزاد «اقتصادی» می‌شناختند و این مسئله یکی از پایه‌های عمده در روابط دو سوی آتلانتیک بوده که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. البته همه‌اش ارتباط اقتصادی دو سوی آتلانتیک نیست، بلکه چیزی که به مرور زمان شکل گرفته است، یک وابستگی متقابل اقتصادی پیچیده است که یکی از دلایل عمده همکاری میان دو طرف است. بنابراین آمریکا و اتحادیه اروپایی به این روابط ادامه می‌دهند به این دلیل که از این جریان منتفع می‌شوند. هدف ما در این بخش این است که میزان هم‌گرایی / واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا را در حوزه روابط اقتصادی و بازرگانی مورد بررسی قرار دهیم.

۲-۱. همگرایی و هم‌سویی در روابط بازرگانی و اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات

متحده آمریکا

در این مبحث ما سعی می‌کنیم به مهم‌ترین شاخصه‌هایی که می‌توانند دلیل و ادعایی بر هم‌سویی روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و آمریکا باشند اشاره کنیم.

۱. میزان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و غیر مستقیم خارجی ایالات متحده و اتحادیه اروپا در بازارهای یکدیگر: در حال حاضر و بنابر آمار اداره کل تجاری کمیسون اروپا، اتحادیه اروپا، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در جهان محسوب می‌شود چرا که بیش از ۵۰ درصد از جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان را برعهده دارد و آمریکا از این لحاظ در مقام دوم بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار جهانی با ۲۵ درصد از حجم سرمایه‌گذاری جهانی قرار می‌گیرد و از طرف دیگر ایالات متحده بزرگ‌ترین کشور پذیرای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، حدود ۴۰/۵ درصد از جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی و اتحادیه اروپا دومین

دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی، حدود ۱۸ درصد، بوده است (DG for Trade, 2001). از سوی دیگر ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا به‌عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در حوزه بازارهای یکدیگر می‌باشند. در سال ۲۰۰۶ سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اتحادیه اروپا در امریکا به ۱/۱۱ تریلیون دلار رسید که تقریباً شامل نیمی از کل سهام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امریکا می‌باشد. در سال ۲۰۰۷ سرمایه‌گذاری اتحادیه اروپا ۴۲٪ از کل جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امریکا را تشکیل داد. البته جریان سرمایه‌گذاری بین اتحادیه اروپا و امریکا متقابل و قرینه است به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۶ سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی امریکا در اتحادیه اروپا به ۱/۱۲ تریلیون دلار رسید و در سال ۲۰۰۷ بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از امریکا به اروپا جریان پیدا کرد.

در سال ۲۰۰۵ شرکت‌های اروپایی در امریکا ۳۱۱ میلیارد دلار کالا و خدمات تولید کردند و تقریباً ۶۰ میلیارد دلار برای ساخت دستگاه‌ها و تجهیزات هزینه کردند. در مقابل شرکت‌های امریکایی نیز در اتحادیه اروپا ۴۳۴ میلیارد دلار کالا و خدمات تولید کردند و حدود ۴۶ میلیارد دلار برای ساختن تجهیزات و ماشین‌آلات هزینه کردند. همچنین در این سال شرکت‌های اروپایی در حدود ۲۰ میلیارد دلار در امریکا در بخش تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کردند و شرکت‌های امریکایی نیز در اروپا متقابلاً بالای ۱۷ میلیارد دلار در بخش تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کردند. این میزان سرمایه‌گذاری از سوی شرکت‌های اروپایی و امریکایی از طرف دیگر باعث ادغام شرکت‌های بزرگ و تشکیل شرکت‌های بزرگ چندملیتی اروپایی - امریکایی در حوزه‌های متفاوتی از جمله نفت، گاز و صنعت اتومبیل می‌شود که در این رابطه می‌توان به ادغام شرکت دایملر «آلمان» و کرایسلر «امریکا» و همچنین ادغام شرکت نفتی BP «انگلستان» و Amoco «امریکا» در سال ۱۹۹۸ اشاره کرد.

۲. حجم صادرات و واردات کالا بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا: در سال ۲۰۰۶ اتحادیه اروپا ۲۶۹ میلیارد یورو کالا به امریکا صادر کرد درحالی‌که میزان واردات اتحادیه اروپا از امریکا در همین سال ۱۷۸ میلیارد یورو بود. مازاد تجارت اتحادیه اروپایی از ۳۲ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۰ به ۹۱ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۶ بوده است. این افزایش مازاد به‌علت افزایش صادرات اتحادیه اروپا از

۲۳۸ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۰ به ۲۶۹ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۶ بوده است. همچنین در همین مدت واردات اتحادیه از آمریکا از ۲۰۶ میلیارد یورو به ۱۷۸ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۶ کاهش پیدا کرد. در مدت مشابه صادرات اتحادیه اروپا از آمریکا از ۲۱٪ به ۱۳٪ کاهش پیدا کرد. در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا آلمان و انگلیس بزرگ‌ترین شرکای تجاری آمریکا به حساب می‌آیند. آلمان در میان کشورهای اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین صادرکننده به آمریکا در سال ۲۰۰۶ با ۷۶ میلیارد یورو و یا ۲۸ درصد از کل صادرات بود. بعد از آلمان کشور انگلیس با ۴۶ میلیارد یورو و یا ۱۷ درصد در رتبه دوم قرار داشت. همچنین آلمان با ۳۷ میلیارد یورو یا ۲۱ درصد و انگلیس با ۳۹ میلیارد یورو یا ۲۲ درصد بزرگ‌ترین واردکنندگان کالا از آلمان بودند. تعداد زیادی از کشورهای اروپایی در سال ۲۰۰۶ از یک مازاد تجاری مثبت با آمریکا برخوردار بودند. بزرگ‌ترین رکورد برای آلمان با ۴۰ میلیون یورو بود و ایتالیا با ۱۴ و ایرلند با ۱۰ میلیون یورو در رتبه‌های بعدی قرار داشتند.^۱ جدول زیر میزان تجارت کالا از سوی اتحادیه اروپا با آمریکا را بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ نشان می‌دهد:

میزان تجارت کالای اتحادیه اروپا (EU27) با آمریکا «میلیارد یورو»

سال	صادرات	واردات	مازاد تجاری
۲۰۰۰	۲۳۸/۲۳۳	۲۰۶/۲۸۰	۳۱/۹۲۳
۲۰۰۱	۲۴۵/۵۹۴	۲۰۳/۲۹۸	۴۲/۲۹۶
۲۰۰۲	۲۴۷/۹۳۴	۱۸۲/۶۲۱	۶۵/۳۱۳
۲۰۰۳	۲۲۷/۲۸۱	۱۵۸/۱۲۵	۶۹/۱۵۷
۲۰۰۴	۲۳۵/۴۹۸	۱۵۹/۳۷۱	۷۶/۱۲۸
۲۰۰۵	۲۵۲/۸۵۲	۱۶۳/۸۰۲	۸۹/۰۵۰
۲۰۰۶	۲۶۸/۹۰۵	۱۷۷/۷۱۱	۹۱/۱۹۵

Source: Eurostat

آمار بالا نشان می‌دهد که روابط اقتصادی و تجاری میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا بر یک مبنای تقریباً برابر قرار دارد. بنابراین به‌واسطه تغییرات مثبتی که برای

۱. نگاه کنید به این آدرس:

www.europa.eu.int/comm/entrel-relations/us/intro/index.htm

حضور و بازیگری اتحادیه اروپا به عنوان یک رهبر اقتصادی در کنار امریکا به وجود آمده است، وابستگی متقابل اقتصادی فرآتلانتیک و مسئولیت مشترک برای اقتصاد جهانی، برای هر دو ابر قدرت اقتصادی، رشد فزاینده‌ای به دنبال داشته است. لذا اروپا و امریکا هر دو نیاز به طراحی استراتژی‌ها و مناسبات نهادی جدیدی برای مدیریت روابط اقتصادی متقابل و مسائل اقتصاد جهانی همدیگر دارند (Bergsten, 1999: 1).

۲-۲. شاخص‌ها و حوزه‌های واگرایی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و امریکا
هرچند ایالات متحده امریکا از آغاز جنگ سرد همواره از حامیان پرشور تقویت و همگرایی اقتصادی اتحادیه اروپا در قبال تهدید کمونیزم بوده است. اما به تدریج و با پیشرفت اقتصادی و صنعتی اروپا در آغاز دهه ۷۰، اختلافاتی در حوزه‌های اقتصادی و بازرگانی به وجود آمده است و اروپا به رقیبی برای امریکا تبدیل شده است. در این قسمت سعی می‌شود به مهم‌ترین شاخص‌های اختلافات اقتصادی بین ایالات متحده و اروپا اشاره شود.

۱. سیاست‌های حمایتی اتحادیه اروپا و امریکا در روابط بازرگانی فرآتلانتیکی: اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا از سال‌ها قبل بر سر موضوع قوانین تجاری حمایت‌گرا در عرصه روابط اقتصادی با همدیگر اختلافاتی داشته‌اند. سیاست‌های حمایت‌گرایانه اتحادیه اروپا در زمینه محصولات کشاورزی همواره مورد انتقاد امریکا بوده است. امریکا نیز همواره به تلافی سیاست‌هایی را وضع نموده که مورد اختلاف اتحادیه است.

تاریخ روابط تجارت خارجی ایالات متحده امریکا با اتحادیه اروپا از دهه ۱۹۷۰ به بعد به‌ویژه در طی دوران دهه‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ مملو از نمونه‌هایی در زمینه به‌کارگیری سیاست‌های افزایش تعرفه‌های گمرکی جهت حمایت از اقتصاد و تجارت ملی می‌باشد. جدیدترین مثال در این زمینه، افزایش ناگهانی تعرفه فولاد وارداتی به بازارهای امریکا تا سقف ۱۰۰٪ در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ جهت حمایت از بخش‌های تولید فولاد داخلی که توان رقابت با کالاهای مشابه خارجی به لحاظ قیمت و کیفیت را ندارند می‌باشد. این اقدام علاوه بر اینکه روابط تجاری میان این کشور و سایر کشورهای قدرتمند اقتصادی در اروپا، آسیای شرقی و جنوب شرقی،

به‌خصوص چین و ژاپن را با درگیری‌های جدی روبه‌رو کرده است سبب کاهش شدید قیمت فولاد در بازارهای جهانی نیز شده است. بدین ترتیب تمامی کشورهای تولیدکننده فولاد را با کسری درآمدهای تجاری روبه‌رو کرده است (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۲۵۰).

البته یقیناً به دلیل وابستگی متقابل پیچیده در روابط اقتصاد جهانی، ایالات متحده آمریکا برنده نهایی این بازی نخواهد بود زیرا کشورهای طرف روابط تجاری آمریکا نیز اقدام به افزایش تعرفه کالاهای صادراتی آمریکا کرده و حتی شکایت‌هایی را جهت پرداخت غرامت از سوی این کشور در سازمان تجارت جهانی مطرح نموده‌اند. این اقدامات از سوی ایالات متحده «سیاست‌های حمایت‌گرا» باعث نگرانی شدید اروپا شده و واکنش آنها را در پی داشته است. اروپایی‌ها مدعی هستند نفع طلبی اقتصادی آمریکا از رهگذر تخفیف‌های مالیاتی، کسری فراوان و نرخ‌های پس‌انداز متحرک موجبات بروز عدم تعادل اقتصادی شده است. مضافاً آنکه شرکت‌های آمریکایی از اعمال قوانین ضد دامپینگ علیه محصولات کشورهای خارجی نفع می‌برند.

۲. اختلاف و واگرایی در حوزه صلاحیت‌های فرا سرزمینی آمریکا: دومین مورد از حوزه واگرایی در روابط اقتصادی فرآتلانتیکی مربوط به اعمال صلاحیت‌های فراسرزمینی آمریکا و به عبارت دیگر به تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا بازمی‌گردد که به شدت از سوی اعضای اتحادیه اروپا مورد انتقاد قرار گرفته است. *اریک رولو*، در این باره بیان می‌کند که «ما شاهد نوعی رفتار متناقض از سوی اروپا در قبال آمریکا می‌باشیم. از سویی در مسائل سیاسی، اروپا سعی می‌کند ولو در ظاهر همبستگی سیاسی خود را با آمریکا حفظ نماید اما در رقابت‌های اقتصادی اروپا حاضر به چشم‌پوشی از منافع اقتصادی خود نیست. نمونه این رقابت اقتصادی، عدم پیروی اروپا از آمریکا در اعمال قوانین فرامرزی این کشور همچون قانون داماتو «ایلسا» و هلمز برتون است که اروپایی‌ها آن را غیر قابل قبول اعلام نمودند» (رولو، ۱۳۷۸).

در ارتباط با قوانین فوق، اتحادیه اروپا آنها را قوانینی اساساً تجاری و ناقض مقررات سازمان تجارت جهانی قلمداد می‌کرد. درحالی‌که آمریکا این تحریم‌ها را،

اقدامی در جهت امنیت ملی تفسیر می‌نمود البته امریکا و اروپا در ارتباط با کشورهای ایران، کوبا و لیبی اهداف مشترکی را دنبال می‌کردند اما با ابزارهای متفاوت؛ به طوری که منازعه واقعی، جدا از رقابت، بر سر کاربرد تحریم‌های اقتصادی برای رسیدن به اهداف مشترک بوده است. قدرت اتحادیه اروپا در مقایسه با امریکا نه در بُعد مسائل نظامی - امنیتی بلکه در حیطه مسائل اقتصادی - بازرگانی است. بنابراین سیاست خارجی و امنیت مشترک اروپا در بُعد اقتصادی علیه کشورهای ثالث شکل واحد پیدا می‌کند. به‌رغم تحریم‌های امریکا براساس قانون داماتو در خصوص منابع نفت و گاز ایران، انعقاد قرارداد توسعه میدان گازی پارس جنوبی با شرکت نفتی توتال به ارزش یک میلیارد و صد میلیون دلار از سوی شرکت نفت ملی ایران، حکایت از اختلاف مواضع اتحادیه اروپا و امریکا در زمینه سرمایه‌گذاری در منابع انرژی ایران دارد (دهشیری، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۳).

۳. یورو و ایالات متحده امریکا: «اتحادیه پولی و اقتصادی اروپا»^۱ در نتیجه همگرایی منافع متفاوت کشورهای اروپایی شکل گرفت که حوزه گسترده‌ای را حتی در ارتباط با اتحادیه گمرکی و «سیاست مشترک کشاورزی»^۲ در بر می‌گرفت و از سوی دیگر با نگرانی اروپای غربی نسبت به حفظ نرخ‌های مبادله ثالث تا محافظت جامعه اروپایی از ورود انگلیس و احتمال تبدیل شدن جامعه به یک منطقه تجارت آزاد و همچنین نیاز به یک سیاست مشترک پولی در قبال ایالات متحده امریکا بود (Tsoukalis, 1997). به اعتقاد کارشناسان اقتصادی هدف عمده اقتصادی اتحادیه پولی اروپا حذف تحرکات نرخ مبادله است که عاملی غیر مطمئن برای سرمایه‌گذاران و تجار بین‌المللی است لذا انتظار می‌رود که این پول بتواند عامل تقویت و تحکیم وضعیت رقابتی صنعت و تجارت اروپایی باشد (فرزین‌نیا، ۱۳۷۷: ۹۷۶).

دیدگاه‌های مختلفی از سوی کارشناسان اقتصادی در مورد نظام پولی اروپا و نقش یورو در آینده اقتصاد جهانی بیان شده است. بنابر دیدگاه مخالفان یورو عمده‌ترین مشکل یورو از بین رفتن استقلال در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های کلان مالی و اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه است. در این اتحادیه پولی، سیاست

1. European Monetary Union - EMU
2. Agriculture Commune Policy - ACP

پولی به بانک مرکزی اروپا سپرده شده، و این بانک مستقل از دولت‌ها اقدام می‌کند (ئوتی، ۱۳۷۴). اما در مقابل برخی از اندیشمندان معتقدند: یورو با خود دورنمای یک «نظام اقتصادی بین‌المللی دوقطبی» جدید را همراه دارد که می‌تواند جایگزین «هژمون پولی» آمریکا گردد (Bergsten, 1999: 3).

اگر هژمونی دلار پایان یابد، یعنی دلار دیگر مقبولیت همگانی کنونی را نداشته باشد، مشکلات چندی برای اقتصاد آمریکا پیش خواهد آمد:

■ آمریکا بخش عمده‌ای از یارانه دریافتی از بقیه جهان را از دست خواهد داد. یعنی وقتی به صورت «بانکدار جهان» نباشد، سودهای ناشی از چاپ بی حساب پول هم وجود نخواهد داشت.

■ با کاهش تقاضا برای دلار، ارزش دلار سقوط خواهد کرد. علت اصلی بالا بودن ارزش دلار نه اقتصاد، که سیاست آمریکا و به عبارت دیگر هژمونی دلار است. اما با از بین رفتن این هژمونی، کاهش ارزش دلار، باعث می‌شود که بهای اقلام وارداتی به بازارهای آمریکا افزایش یابد. به عبارت دیگر، مقدار تورم در آمریکا بالاتر خواهد رفت. از آن گذشته، همانند دیگر کشورها، آمریکا دیگر نمی‌تواند کسری مزمن تراز پرداخت‌ها را داشته باشد.

■ با کاهش ارزش دلار، عرضه دلار در بازارهای جهانی افزایش می‌یابد و به کاهش بیشتر ارزش آن منجر خواهد شد.

■ آمریکا دیگر نمی‌تواند واردات عظیم خود را تنها با چاپ پول تأمین مالی کند و باید در برابر آنچه از بقیه کشورها می‌خرد، به آنها کالا و خدمات امریکایی صادر کند. اگر چنین کاری عملی نباشد، میزان واردات به آمریکا باید کاهش یابد که بر سطح تورم و زندگی در آمریکا آثار قابل توجهی خواهد داشت.

■ اگر سقوط ارزش دلار ادامه یابد، سقوط باز هم بیشتر بازار سهام را به دنبال خواهد داشت که یکی از پیامدهای آن ورشکستگی شرکت‌های امریکایی خواهد بود (سیف، ۱۳۸۲: ۲۱۴-۲۱۲).

۴. اختلافات ساختاری و سیستمی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا: وجود اختلافات سیستمی میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در ارتباط با مدل غالب اقتصادی بازار، همراه با تفاوت‌های موجود در

فرایند تصمیم‌گیری در امریکا و اتحادیه اروپا، موجب شکل‌گیری رهیافت‌های متفاوت آنها در قبال مسائل ناشی از وابستگی متقابل اقتصادی می‌گردد. اختلافات مزبور، منعکس‌کننده «ساختارهای تجربی» هر دو اقتصاد و نیز تفاوت‌های ایدئولوژیکی در زمینه اقتصاد است. مدل «اقتصاد بازار اجتماعی» اروپا شامل سیاست‌های اجتماعی گسترده همچون مزایای بیکاری، سلامت بهداشت ملی و نظام‌های تأمین اجتماعی می‌شود که این امر باعث هزینه‌های عمومی بالاتر در برنامه‌های اجتماعی و مالیات بیشتر در تولید ناخالص داخلی می‌گردد. از سوی دیگر، «مدل بازار آزاد» امریکا برنامه‌های اجتماعی را به‌عنوان یک بار هزینه‌ای بر قدرت رقابت و رشد اقتصادی درازمدت می‌نگرد و بیشتر بر نیروهای بخش خصوصی تأکید می‌کند (فلاحی، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۸۷). تفاوت‌های مزبور، موجب رقابت میان دو مدل مؤثر بر روابط اقتصادی هر دو بلوک می‌گردد.

۳. همگرایی و واگرایی در روابط امنیتی - سیاسی (درون آتلانتیکی)

یکی دیگر از جنبه‌های روابط بین ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا روابط سیاسی - امنیتی «درون آتلانتیک» آنها می‌باشد. ما در این بخش سعی خواهیم کرد به برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های موجود در روابط امنیتی - سیاسی بین امریکا و اتحادیه اروپای در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره داشته باشیم. یکی از مسائل عمده‌ای که اتحادیه با آن دست به‌گیریان است فقدان سیاست دفاعی و امنیتی روشن و فعال است که عمدتاً از منافع ملی متفاوت کشورهای بزرگ عضو این اتحادیه ناشی می‌شود این کمبود باعث شده است که اتحادیه اروپا به‌عنوان یک کل در سیاست‌های بین‌المللی متناسب با قدرت اقتصادی به بازی گرفته نشود، در بسیاری از مسائل جهانی منفعل و یا دارای تشتت آرا باشد و در مسائل بین‌المللی بازی را به ایالات متحده واگذار کند.

در دوران جنگ سرد نظام دوقطبی جنگ جهانی دوم باعث شد که کشورهای اروپای غربی به‌منظور تضمین امنیت خود در برابر توسعه‌طلبی شوروی بیش از نیم قرن متکی به امریکا باشند. جنگ سرد توجیه مناسبی برای نقش سلطه‌طلبانه امریکا در اروپا ترسیم نمود. در این مقطع امکان همکاری دفاعی و نظامی بین کشورهای

اروپایی بدون حضور امریکا غیر ممکن بوده است و اروپا هویتی مستقل از رقابت امریکا و شوروی نداشت. اتحاد نظامی و دفاعی بین اروپا و امریکا در این دوره که از طریق ناتو اقتباس می‌شود، در اصل و ابتدا برای تعهد امریکا در قبال اروپا به وجود آمد. ولی این همکاری در ابتدای قرن بیست و یکم به صورتی نامحسوس به اتحادی تغییر شکل داده است که هدف صریح و روشن آن، متعهد کردن اتحادیه اروپا در راستای راهبرد کلی ایالات متحده امریکا است. امریکاییان بیش از آنکه از ناتو برای مقابله احتمالی با شوروی و دفاع از اروپای غربی استفاده کنند، از آن به عنوان ابزاری برای سلطه بر متحدان اروپای خود بهره گرفتند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۶). اما در دوران پس از جنگ سرد دیگر تهدید شوروی به معنای گذشته وجود نداشت که امریکا به عنوان نیروی بازدارنده آن عمل کند. مسائل امنیتی اروپا نیز بیشتر داخلی بودند؛ درگیری نژادی همسایگان، مسائل قومی و کشتار دسته‌جمعی، مهاجرت‌های غیر قانونی، قاچاق مواد مخدر، تروریسم و مسائل زیست محیطی عمدتاً از مشکلات خود کشورهای اروپایی بود و نیازی به کنترل آنها توسط یک قدرت خارجی نبود. در حقیقت فروپاشی نظام دوقطبی و تغییر ماهیت مسائل امنیتی این زمینه و بستر را برای کشورهای اروپایی فراهم کرد که در اندیشه سیاست دفاعی و امنیتی مشترک باشند که دربرگیرنده ترتیبات نوین و قدرتمند امنیتی و سیاسی باشد (Serfaty, 1999: 47).

۱-۳. فرانسه، آلمان و انگلیس و سیاست‌های دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا

در این راستا سه نگرش و دیدگاه متفاوت وجود دارد. اول کشورهای اروپاگرایی مثل فرانسه به دنبال ایجاد یک ساختار مستقل نظامی و همگرایی بیشتر در اتحادیه و محدود کردن نقش ناتو در اروپا هستند. فرانسه می‌خواهد نقش سیاسی و حضور نظامی امریکا در اروپا را کاهش داده و بدین وسیله نقش خود را تقویت کند. از سوی دیگر فرانسه می‌خواهد به دلایل تاریخی با ایجاد و دفاع اروپایی و تقویت آن و وحدت با انگلیس، آلمان را محدود کند. وزیر امور خارجه فرانسه در جریان یک سخنرانی در ۱۹ فروردین ۱۳۸۰ در پاریس اعلام کرد که دفاع اروپایی باید بر سه پایه استوار باشد: اتحادیه اروپایی قوی و مستحکمی که ادغام اتحادیه اروپایی و اتحادیه اروپای غربی را در بر بگیرد؛ پیمان آتلانتیک تجدید حیات یافته و متوازی



که مشورت‌های سیاسی و امنیتی بین اروپا و امریکا را محقق سازد؛ ساختاری جهت امنیت گسترده اروپایی، با حضور روسیه و با در نظر گرفتن اینکه کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از تقاضای عضویت در ناتو محروم نشوند (فرسای، ۱۳۸۲: ۶۴).

دوم: کشورهای آتلانتیک‌گرا مثل انگلیس که معتقد است امنیت جمعی در اروپا باید برعهده ناتو باشد و هرگونه عملی را که به کاهش تعهدات نظامی امریکا در اروپا بینجامد را خطرناک می‌داند. این کشور خواهان تقویت ناتو در یک هویت دفاعی اروپایی معتدل است تا بتواند در مقابل نقش فعال فرانسه و آلمان مقاومت کرده و رهبری دفاع آینده اروپا را خود برعهده بگیرد. **سوم:** کشورهای بی‌طرف مثل آلمان که سعی می‌کند همه طرف‌ها را راضی نگه دارد و یک سیاست معتدل و بی‌طرفی را در قبال انگلیس و فرانسه در پیش گرفته است تا موجب نگرانی و تحریک همسایگانش از جمله فرانسه نشود (Daalder, 2006: 100).

انگلیس بیش از فرانسه گرایش به افزایش توانایی‌های نظامی بالقوه اتحادیه اروپا در چهارچوب ناتو و در هماهنگی نزدیک با امریکا دارد ولی فرانسه بیشتر گرایش به تمایز توانایی‌های نظامی اروپا از ناتو و امریکا دارد. بنابراین در دیدگاه‌ها و منافع کشورهای عمده عضو اتحادیه اروپا تفاوت‌هایی در خصوص سیاست‌های دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا به چشم می‌خورد.

۲-۳. رویکرد امریکا به سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا

امریکا همواره از پشتیبانان تلاش‌های اروپاییان برای همگرایی بوده است. اما هرچند که امریکا از همگرایی سیاسی و اقتصادی اروپا حمایت کرده ولی حمایت این کشور از هم‌گرایی دفاعی و امنیتی اروپا در بهترین حالت چندان گرم و صمیمانه نبوده است. امریکا بر این باور است که با شکل‌گیری نیروی مستقل اروپایی، ناتو تضعیف شده و این کشور نیز نقش خود را در اروپا از دست می‌دهد. ایالات متحده از یک‌سو خواهان تقویت بنیه نظامی اعضای ناتو است و از طرف دیگر نمی‌خواهد شاهد ساختار امنیتی و دفاعی مستقل با هویت کاملاً اروپایی آن باشد و فقط مقداری از آزادی عمل اروپا آن هم تحت نظارت ناتو را می‌پذیرد. بنابراین ایالات متحده در سیاست‌های نظامی خود در رابطه با اروپا در یک تناقض شدید گرفتار شده است

(رحمانی و والی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۴۹). مدلین آلبرایت وزیر خارجه وقت امریکا نیز در این مورد چنین اظهار می‌کند: «ابتکار دفاعی اروپا نباید امریکا را از اروپا منفصل و موجب دوباره‌کاری پُرهزینه امکانات ناتو و همچنین موجب تبعیض علیه کشورهای که عضو ناتو هستند ولی عضو اتحادیه اروپا نیستند، شود (فرسای، ۱۳۸۰: ۷۵۶).

در تیم فعلی سیاست خارجی دولت جورج بوش دو دیدگاه متفاوت درخصوص سیاست دفاعی و امنیتی اروپا وجود دارد: برخی معتقدند تلاش اتحادیه اروپا برای تحقق سیاست امنیتی و دفاعی به قیمت عدم مشارکت اروپا با ناتو تمام شده و دوباره‌کاری ساختارها و توانایی‌های ناتو می‌شود. براساس این نظر نیروی مستقل اروپا در بدترین حالت می‌تواند نه به‌عنوان تقویت‌کننده ثانویه بلکه به‌عنوان رقیبی برای ناتو ظاهر شود. در مقابل عده‌ای دیگر به سیاست دفاعی اروپا به دیده مثبت نگاه کرده و برای آن منافی قایل هستند. از نظر آنها اگر تلاش رهبران اروپایی منجر به افزایش توان نظامی اروپایی شود، حتی اگر برای اهداف مدیریت بحران و حفظ صلح باشد، خواهد توانست باری از دوش امریکا برداشته و از میزان مسئولیت‌های نظامی امریکا بکاهد (Wallace, 2001: 27). بنابراین ایالات متحده در شرایط کنونی خواهان ایفای نقش متحدان خود شده است ولی نه به‌عنوان یک شریک برابر بلکه به‌عنوان دنباله‌رو سیاست‌های واشینگتن. این استدلال بی‌معنی است که اتحادیه اروپا در صورت برعهده‌گیری مسئولیت‌هایی برای دفاع از اراضی خود ممکن است از ناتو جدا شود. اگر چنین استدلالی صحیح بود؛ امکان جدایی نیروهای ملی کشورهای عضو ناتو نیز از آن وجود داشت (کیسینجر، ۱۳۸۱: ۸۶).

۳-۳. جایگاه ناتو در مناسبات سیاسی - امنیتی اروپا و ایالات متحده

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) یکی از سازمان‌های منطقه‌ای است که مولود دوران خاتمه جنگ جهانی دوم و سال‌های آغازین جنگ سرد می‌باشد. اساساً تشکیل ناتو را ناشی از جنگ سرد می‌دانند. این پیمان اساساً بر ضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی تنظیم شده بود. از آنجا که امریکا و شوروی خود را دو پیروز جنگ جهانی دوم دانسته و هریک سعی داشتند از منظر خود سکان هدایت تحولات سال‌های میانی قرن بیستم را در دست گیرند، این امر کاملاً طبیعی بود

که هریک از آنها دست به تشکیل سازمان‌هایی در اردوگاه خود زده و از آن طریق طرف مقابل خود را به هم‌اوردطلبی دعوت کنند. شکل‌گیری ناتو درست در این راستا معنا یافت. به‌دنبال فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۹۰ علت وجودی خود را از دست داد و با بحرانی به نام بحران هویت مواجه شد. در دوران جنگ سرد سه هدف وجودی برای ناتو در اروپا وجود داشت: (۱) بیرون‌نگه داشتن شوروی از اروپا، (۲) وارد شدن و مداخله آمریکا در اروپا، (۳) دوتکه بودن و ضعیف ماندن آلمان در اروپا؛

با پایان جنگ سرد پیگیری اهداف اول و سوم دیگر معنایی نداشتند و فقط هدف دوم می‌توانست باقی بماند. بنابراین به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل ادامه حیات ناتو و تقویت آن برای آمریکا ادامه حضور در اروپا است. بحران‌های بوسنی و کوزوو به خوبی به تحقق این هدف کمک کرد. جدا از تأثیری که تقویت ناتو و ادامه حضور آمریکا در اروپا داشتند، منافع متقابل اروپای غربی و آمریکا - بعد از جنگ سرد نیز در قالب ناتو قابل تعریف بود. بر همین اساس بود که تصمیم به تقویت ناتو به‌عنوان «شالوده همکاری کشورهای آن سوی اقیانوس اطلس» و گسترش ناتو به‌منظور «حفاظت از استقلال ملی، حیات و آزادی پایدار دموکراسی اروپای شرقی» با هدف ایجاد «ساختار جدید صلح در اروپا» گرفته شد (اصطباری، ۱۳۸۳: ۲۶۵-۲۶۴).

کشورهای اروپایی عضو ناتو و اهداف و استراتژی‌های نوین ناتو

انگلیس: اصولاً انگلستان به‌عنوان متحد نزدیک آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به ناتو به‌عنوان سنگ بنای سیاست دفاعی و امنیتی خود نگاه می‌کند. انگلستان خواهان حضور مستمر آمریکا و دخالت این کشور در امور امنیتی و دفاعی اروپا است بنابراین تلاش زیادی می‌کند تا اتحادیه اروپای را به‌عنوان نهادی هم‌سو و هم‌جهت با پیمان ناتو مطرح کند. آلن هوارث، نماینده محافظه‌کار در مجلس عوام انگلیس در آوریل ۲۰۰۳ در ارتباط با اهمیت حفظ ناتو در اروپا چنین اظهار داشت: «پیمان ناتو برای مدت ۵۰ سال امنیت را در قاره اروپا تضمین کرده است و نیازی به دگرگونی ساختار آن نیست. دست زدن به چنین کاری مخاطراتی از قبیل کاهش حمایت آمریکا را به‌دنبال دارد. در دوران جنگ سرد، حضور آمریکا یک عامل اساسی برای حفظ آزادی



در این قاره بود و اکنون این حضور همچنان ضرورت دارد (Times, 7 April 2003). البته انگلستان ضمن حمایت از حضور آمریکا در ساختار دفاعی اروپا چندان مایل نیست که همه اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری در اختیار واشینگتن باقی بماند. در واقع انگلیس مایل است تا آنجایی که امکان دارد و به روابط ویژه آن لطمه نمی‌زند استقلال رأی خود را در مسائل دفاعی و امنیتی اروپا حفظ کند و در این میان تلاش می‌کند یک نوع توازن بین قدرت نظامی اروپایی و قدرت نظامی آمریکا و ناتو برقرار کند.

فرانسه: اهداف سیاست خارجی فرانسه و نگرش آن به ناتو، عمدتاً مبتنی بر استقلال عمل است که در این رابطه دو اصل اساسی سیاست خارجی فرانسه عبارتند از: تعقیب همگرایی اروپا با هدف تضمین ثبات قاره و ترغیب پیشرفت به سمت صلح، دموکراسی و توسعه درون جامعه بین‌الملل.^۱ فرانسه کمتر متمایل به ناتو و بیشتر گرایش به تمایز قابلیت‌های نظامی اتحادیه اروپا از ناتو و نیروهای آمریکا دارد؛ و به طور عمده طرفدار توانایی دفاعی مستقل اروپایی از طریق سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی می‌باشد.

آلمان: آلمان همیشه سعی می‌کند بی‌طرفی خود را در قبال مسائل امنیتی اتحادیه اروپا حفظ کند و همواره از آغاز جنگ سرد به دنبال یک موازنه میان ناتو و سیاست دفاعی - خارجی با شرکایی اروپایی بوده است. البته با روی کار آمدن حزب دموکرات مسیحی در آلمان به نظر می‌رسد شاهد سنگینی وزنه ناتو در مقابل سیاست دفاعی - خارجی اروپا باشیم. به طوری که در طی اجلاس مونیخ مرکل چنین اظهار کرد: «ناتو باید اولین مکان برای مذاکره درباره کشمکش‌های بین‌الملل باشد ناتو باید در عملیات بیشتری شرکت کند و نقش نخست را در جهان به دست گیرد» (فلاحی، ۱۳۸۵: ۵۰۷).

رویکرد آمریکا نسبت به کارکرد نوین ناتو

آمریکا همواره به دنبال حفظ و افزایش حوزه‌های کارکردی ناتو و فعال نمودن آن

۱. نگاه کنید به:

به‌عنوان تنها تضمین‌کننده امنیت اروپا می‌باشد. کالین پاول در این زمینه اظهار داشته است: «ناتو اساس روابط آمریکا و اروپا را تشکیل می‌دهد. با این فرض مهم‌ترین مسئله حفظ و تقویت ناتو به‌عنوان سازمان نظامی است که کارکرد اصلی‌اش مقابله با هرگونه تهدید علیه کشورهای عضو می‌باشد» (فرسای، ۱۳۸۲: ۷۶۹). آمریکا در تلاش است با گسترش نقش اروپایی ناتو و دادن هویت اروپایی به آن مأموریت دفاع جمعی اروپایی را به ناتو واگذار کند و از سوی دیگر آمریکا می‌خواهد حق عدم قبول اولیه را در برخورد با بحران‌ها برای خود حفظ کند. به عبارتی در صورت عدم قبول ناتو، نیروی اروپایی مسئولیت را برعهده بگیرد. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ایالات متحده از طریق طرح جاه‌طلبانه «نقش آتی ناتو در خاورمیانه بزرگ» عملاً به‌دنبال طرح یک «ناتوی جدید» به‌عبارتی ناتوی جهانی با شرکای جدید، اعضای جدید، توانایی‌های نظامی جدید و حوزه مأموریت جدید، می‌باشد در این زمینه آمریکا خواستار ایفای نقش ناتو در خاورمیانه، آسیای مرکزی - جنوبی، شمال آفریقا و حوزه مدیترانه می‌باشد.

با توجه به مطالب فوق این‌گونه به نظر می‌رسد که آمریکا به‌دنبال تبدیل ناتو به یک سازمان امنیتی جهانی است. البته باید به این نکته اشاره داشته باشیم که اروپا نگاهی متفاوت از آمریکا به نقش ناتو دارد. اروپایی‌ها بیم آن را دارند که مبدا با کپی کردن از مدل آمریکایی، با همان چالش‌های فعلی آمریکا یعنی استفاده از زور بدون مجوز سازمان ملل و حملات نظامی پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه روبه‌رو گردند. اروپاییان اگرچه سهم ناتو را در قبال امنیت جهانی باور دارند اما این نقش را در قالب یک‌جانبه‌گرایی آمریکا رد می‌کنند (Beer and Nassaur, 2002).

۴. همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی - امنیتی بین‌المللی (فراآتلانتیکی)
در دوران کلیتون روند جهت‌گیری‌ها و فعالیت خارجی ایالات متحده براساس استراتژی تأمین منافع بر محور همکاری بین‌المللی طراحی شده بود و به موجب آن در سیاست‌های جهانی با شریکان اروپایی خود به رایزنی و همکاری می‌پرداخت. بنابراین به‌رغم اختلافاتی که بین اتحادیه اروپا و آمریکا در این دوره وجود داشت، ولی این اختلافات کمتر نمود عینی پیدا می‌کرد (اسکندریان، ۱۳۸۱: ۴۶). اما در

دوران جدید (دوره بوش) و با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نه تنها تعداد و ماهیت اختلافات میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا افزایش چشمگیری پیدا کرده است بلکه حوادث ۱۱ سپتامبر زمینه‌ای را ایجاد کرده است که امریکا با تغییر در اولویت‌های سیاست خارجی خود، روند یک‌جانبه‌گرایی را در پیش بگیرد و ماهیت واقعی‌اش را در عرصه نظام بین‌الملل آشکار سازد. اتحادیه اروپا در محیط استراتژیک جدید با برخورداری از مشخصه‌های متفاوت با گذشته به پیشبرد دیدگاهی اروپایی در سیاست جهانی و ایفای نقش متناسب با جایگاه خود در نظام بین‌الملل و پیگیری سیاست برابرجویی (موازنه قوا) با امریکا می‌اندیشد که ضرورتاً به همگرایی و هماهنگی با امریکا منتهی نمی‌شود. ما در این بخش سعی خواهیم کرد که به مهم‌ترین شاخص‌ها و حیطه‌های هم‌گرایی و واگرایی اتحادیه اروپا - امریکا در حوزه روابط سیاسی - امنیتی بین‌المللی اشاره داشته باشیم و میزان این همگرایی و واگرایی را مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۴. استراتژی کلان سیاست خارجی امریکا در دوره جورج دبلیو بوش

پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ امریکا در صدد حفظ برتری نظامی خود و چالش‌ناپذیر نمودن قدرت خویش برآمد. جورج بوش در سخنرانی خود در وست پوینت اعلام داشت؛ امریکا در تلاش بوده و هست تا قدرت خود را چالش‌ناپذیر نماید. بدین ترتیب رقابت امنیتی با بازیگران بی‌معنا می‌شود و رقابت به تجارت و صلح محدود می‌گردد (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۶۳). بنابراین دیگر ایالات متحده امنیت خود را نه از طریق موازنه قوا بلکه از طریق ایجاد نوعی عدم توازن به نفع خود کسب می‌کند. این بدان معنی است که ایالات متحده با افزایش قدرت خود در صدد است تا رقابت‌های استراتژیک و امنیتی بین قدرت‌های بزرگ را از بین ببرد و خود را در جایگاه مطلوب‌تری قرار دهد (Ikenberry, 2002: 6).

در سند استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۲ نیز چنین آمده است: «زمان برای تثبیت نقش قدرت نظامی امریکا فرارسیده و می‌بایست ظرفیت خود را فراتر از هر چالشی طرح کنیم» (استراتژی امنیت ملی امریکا، ۱۳۸۱). بنابراین سیاست خارجی امریکا بر تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای،

متمرکز شده است. رویکرد این کشور در حمله به عراق را می‌توان حرکتی در جهت ایجاد ساختار مناسب و مطلوب توزیع قدرت بین‌الملل قلمداد نمود چنانکه تام بارت می‌گوید: جنگ عراق نشان از این واقعیت دارد که امریکا به طور رسمی برای اداره جهان اقدام می‌کند و مسئولیتی که برعهده گرفته است، این کشور را به‌عنوان پلیس جهانی معرفی می‌نماید و امریکا با استفاده از فرصتی که ایجاد شده است، تلاش می‌کند تا بر اوضاع جهان مسلط گردد (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۶۳). در واقع سه اصل اساسی زیر سیاست خارجی امریکا را در دوره بوش تشکیل می‌دهند که عبارتند از:

۱. استفاده امریکا از توان و نیروهای نظامی خود در سیاست بین‌الملل: در این میان تغییر رژیم یکی از اولویت‌های امریکا شد، بدین معنا که اگر دولت‌های سرکش و یاغی دچار تغییر رژیم شوند از یک سو دیگر تروریست‌ها مکانی برای فعالیت نخواهند داشت و از سوی دیگر با تغییر رژیم تسلیحات کشتار جمعی نیز حذف خواهد شد. کالین پاول در این زمینه اظهار کرد: «واقعیت کنونی جهان بعد از یازده سپتامبر، پیوند میان تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و کشورهای سرکش می‌باشد».

۲. دومین اصل در تعریف «دفاع» قابل ملاحظه است. در این راستا علاوه بر مطرح شدن مباحث جدید همچون «جنگ پیشگیرانه» و «جنگ پیش‌دستانه» در بُعد دفاع ملی شاهد آن هستیم که جورج بوش به‌طور یک‌جانبه از پیمان دفاع موشکی بالستیک خارج شد و سیاست دفاع ملی موشکی را به‌عنوان سیاست دفاعی جدید ایالات متحده اعلام کرد.

۳. سومین اصل سیاست خارجی دولت بوش، منع تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و جلوگیری از دستیابی تروریست‌ها به آنها می‌باشد بنابراین سه عامل تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و کشورهای سرکش به همراه فناوری و رادیکالیسم بهانه‌ای در دست امریکا شد تا سیاست‌های یک‌جانبه خود را با تأکید بر قدرت نظامی‌اش بر ساختار نظام بین‌الملل تحمیل کند (دیوسالار، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۴). به‌طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که رفتار امریکا نشان‌دهنده این واقعیت است که این کشور در چهارچوب نظریه ثبات هژمونیک عمل خواهد کرد که

براساس آن امنیت ایالات متحده در اولویت قرار دارد. حال با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت ایالات متحده با دخالت خود در کشورهای ضعیف، باعث به خطر انداختن و نادیده گرفتن قدرت‌های بزرگ در آن مناطق می‌شود. از جمله این قدرت‌های بزرگ اتحادیه اروپا می‌باشد. ایالات متحده و اتحادیه اروپا در برخورد با مسائلی از قبیل مبارزه با تروریسم، کشورهای سرکش و تسلیحات کشتار جمعی رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند که این ناشی از منافع گوناگون آنها بوده و موجب شکاف روابط فرآتلانتیکی شده، در واقع اتخاذ رویکرد هژمونیک از سوی امریکا باعث یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده در عرصه سیاست بین‌الملل شده است.

۲-۴. همگرایی و واگرایی سیاسی امنیتی بین‌المللی اتحادیه اروپا - امریکا

۱-۲-۴. مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی (مورد برنامه هسته‌ای ایران)

تاریخ چندین دهه گذشته از یک سو و بیم مشترک بین‌المللی از خطر گسترش سلاح‌های کشتار جمعی از سوی دیگر به روشنی حکایت از آن دارند که توانایی و قدرت هسته‌ای همواره عامل مؤثری برای نزدیک شدن و همگرایی دولت‌های عضو باشگاه هسته‌ای بوده است. حتی اگر مناسبات آنها به هر دلیلی تیره شده باشد. علت این امر آن است که دولت‌های مزبور نمی‌خواهند انحصار قدرت هسته‌ای از دست آنان خارج شود. بنابراین مواضع منفی کشورهای باشگاه هسته‌ای در قبال برنامه‌های هسته‌ای سایر کشورها، نظیر ایران در این راستا قابل درک است (امام‌زاده‌فر، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

الف - دیدگاه اتحادیه اروپا

برای درک بهتر از دیدگاه اروپایی به ابعاد تخطی سیاسی، حقوقی، فنی و امنیتی ایران از نظم پذیرفته شده توسط رژیم بین‌المللی کنترل وضع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی از منظر اروپایی پرداخته می‌شود:

۱. ابعاد سیاسی: از آنجا که ایران نماد بنیادگرایی اسلامی در منطقه به شمار می‌رود، از این رو اروپا نگران است ایران پس از دستیابی به فناوری هسته‌ای می‌تواند با انتقال این تکنولوژی به سایر کشورهای مسلمان منطقه بسیاری از اصول نظم پذیرفته شده منطقه‌ای و بین‌المللی را به چالشی کشاند. به نظر می‌رسد علت اصلی

مخالفت اتحادیه اروپا و امریکا با برنامه هسته‌ای ایران از لحاظ سیاسی نه تنها ترس حقیقی آنان از انحراف ایران از رژیم بین‌المللی سلاح‌های کشتار جمعی بلکه تابعی از تخطی ایران از نظم نوین جهانی مد نظر سیستم لیبرال دموکراسی جهانی، حمایت ایران از جنبش‌های اسلامی در منطقه مانند حماس و حزب‌الله و ایجاد مانع در نهادهای شدن ثبات سیاسی در لبنان، مداخله در عراق و افغانستان به‌عنوان حوزه‌های جدید امنیتی غرب، گسترش به اصطلاح بنیادگرایی اسلامی و به خطر انداختن وضع موجود با اتخاذ سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه است. از یک منظر اروپایی ایران کشوری است که جایگاهی مشابه با آلمان در ابتدای قرن بیستم دارد، چنان بزرگ که امکان موازنه برای این کشور دشوار است و به قدری کوچک که نمی‌تواند نقش یک هژمون را بازی نماید. مشخصه دیگر ایران از نگاه اروپا این است که دارای هیچ کشور دوستی در جهان نیست و تنها همجواری با همسایگانی در دسرساز در منطقه دارد (فلاحی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

۲. ابعاد فنی: اتحادیه اروپا ایران را متهم می‌کند که از طریق یک شبکه مخفی به طراحی و به‌دست آوردن دو نوع دستگاه گریز از مرکز دست پیدا کرده است. ایران مقادیر زیادی UF6 از خارج دریافت کرده است. همچنین ایران آزمایش‌های زیادی درخصوص استفاده از لیزر برای فنی‌سازی انجام داده و میزان کمی پلوتونیوم غنی‌شده تولید کرده است. که از نظر اروپا توجیهی جز تلاش ایران برای مصارف نظامی ندارد (مجید، ۱۳۸۴: ۱۹).

۳. ابعاد حقوقی: در بند چهارم معاهده اشاعه هسته‌ای آمده است که تمامی کشورهای عضو معاهده حق استفاده از انرژی اتمی را دارند. اما اتحادیه اروپا عقیده دارد این به معنای غنی‌سازی در هر کشوری نیست و غنی‌سازی باید در چهارچوب مواد ۱۲ و ۱۳ معاهده دیده شود که اعضای معاهده مزبور به‌دنبال عدم اشاعه هستند. بند چهارم NPT باید در قالب سایر بندهای NPT در نظر گرفته شده و تفسیر شود. روح NPT جلوگیری از توسعه سلاح‌های هسته‌ای است. البته این به معنی جلوگیری از استفاده صلح‌آمیز نیست ولی به‌طور واضح از اقداماتی که منجر به تولید مواد سازنده سلاح‌های هسته‌ای می‌شود، جلوگیری می‌کند (مجید، ۱۳۸۴: ۲۰).

۴. ابعاد امنیتی: از نگاه اتحادیه اروپا دستیابی ایران به فناوری ساخت سلاح

هسته‌ای معادلات امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را تغییر می‌دهد. توماس دانلی می‌نویسد: «ایران در حال کار کردن روی موشک‌هایی است که می‌تواند اهدافی را در اروپا و امریکای شمالی مورد هدف قرار دهد هرچند که متحمل‌ترین عامل به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای ایران شبکه‌های تروریستی آن است» (دانلی، ۱۳۸۳: ۱۱) از دیدگاه آنها ایران یک رژیم متزلزل است که بی‌ثباتی یا تغییرات سریع در هیئت حاکمه می‌تواند باعث از بین رفتن کنترل دولت بر تجهیزات و تسلیحات اتمی این کشورها دست یابند. اتحادیه اروپا همچنین فعالیت هسته‌ای ایران را برای تضمین امنیت وجودی اسرائیل تهدید به شمار می‌آورند و به همین خاطر خواهان دستیابی به یک تضمین عینی از جانب ایران است و این به دلیل این است که اروپا نمی‌خواهد شاهد پیشرفت برنامه‌های هسته‌ای یک کشور دیگر به‌رغم تعهد آن دولت به NPT باشد. علاوه بر این اروپایی‌ها فکر می‌کنند که منطقه خاورمیانه یک منطقه حساس است و اگر ایران بخواهد قابلیت نظامی هسته‌ای خود را توسعه دهد، این حادثه می‌تواند منجر به یک مسابقه تسلیحاتی در این منطقه شود و این برای جامعه بین‌الملل یک مشکل اساسی خواهد بود (Meier, 2005).

ب - دیدگاه ایالات متحده نسبت به برنامه هسته‌ای ایران

نگرانی‌های اصلی مطرح‌شده از جانب امریکا در دو دهه گذشته در مورد سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در چهار ادعای حمایت ایران از تروریسم، مخالفت آن با روند صلح خاورمیانه، تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و نقض حقوق بشر دسته‌بندی نمود. باین حال مهم‌ترین موضوع مورد بحث میان ایران و امریکا مربوط به برنامه هسته‌ای ایران می‌باشد. برای امریکا برنامه ایران از دو منظر حائز اهمیت است: اول، نگرانی از نفس این عمل ایران یعنی امکان دستیابی ایران به تکنولوژی ساخت سلاح‌های هسته‌ای، در این ارتباط اولین نگرانی امریکا همان موضوع مطرح شده در راهبرد امریکا برای مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد بدین معنا که دولت ایران در صورت موفقیت در ساخت سلاح هسته‌ای به این باور خواهد رسید که دیگر در برابر عملیات تلافی‌جویانه مبتنی بر سلاح‌های متعارف امریکا آسیب‌پذیر نخواهد بود لذا سیاست خارجی تند و

ضد امریکایی دهه ۹۰ میلادی خود را از سر خواهد گرفت. دوم، تأثیر مثبت تحول هسته ایران بر روند تقویت اشاعه سلاح‌های هسته‌ای در سطح منطقه خاورمیانه و جهان؛ بدیهی است که به دنبال موفقیت ایران، کشورهای نظیر عربستان و مصر نیز دستیابی به این سلاح‌ها را در دستور کار خویش قرار خواهند داد و این امر موجب بی‌ثباتی در منطقه خواهد شد (حسینی، ۱۳۸۴: ۵).

زیگنیو برژینسکی در مقاله‌ای درباره فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌نویسد: «در واقع افشاگری‌هایی که تاکنون انجام شده نشان می‌دهد که توانایی‌های ایران در غنی‌سازی اورانیوم و جداسازی پلوتونیوم این کشور را به سرعت به آستانه هسته‌ای شدن سوق داده است. از طرف دیگر نکات فاش شده در گزارش‌های آژانس بر این امر تأکید دارد که نمی‌توان بر تعهد ایران بر پایبندی به مفاد NPT متکی بود.» برژینسکی معتقد است به‌رغم تأکیدها در ایران برای مبارزه با اسرائیل هدف ایران از کسب سلاح‌های هسته‌ای مقابله با اسرائیل نیست، بلکه ایران دو دلیل عمده برای این کار دارد: اهرم فشار و کسب پرستیژ. مسئله غرور ملی در ایران اهمیتی زیادی دارد. در این زمینه قابل قبول نیست که پاکستان که از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در سطحی بسیار پایین‌تر از ایران قرار دارد، به تکنولوژی سلاح‌های هسته‌ای دست یابد. دلیل دیگر استفاده از این سلاح‌ها به‌عنوان اهرم فشار و بازدارندگی به‌ویژه بر ضد امریکا است. از نظر مقام‌های ایرانی این سلاح‌ها به ایران امکان می‌دهد تا قدرت چانه‌زنی بیشتری در مقابل امریکا پیدا کند و تنها مانع بر سر راه امریکا برای عملی کردن تغییر رژیم و یا اقدام به جنگ پیش‌دستانه می‌باشد (Brzezinski and Gates, 2004). بنابراین از دید امریکا هسته‌ای شدن ایران بدترین خبر ممکن برای خاورمیانه خواهد بود به‌گونه‌ای که آینده‌ای مبهم پیش روی منطقه است. مقام‌های امریکایی از جمله جان بولتون تأکید دارند که اگر ایران با یک زرادخانه هسته‌ای ظاهر گردد آنگاه هیچ راهی برای مقابله با آن وجود نخواهد داشت (بولتون ویژه، ۱۳۸۳: ۱۳).

به طور کلی می‌توان گفت تلاش ایران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای، روابط قدرت‌های بزرگ به‌ویژه امریکا و اتحادیه اروپا که پیش از این به خاطر عراق رو به واگرایی بود، همگرا کرده است. هر دو طرف ضرورت اعمال فشار بر ایران

برای توقف برنامه‌های هسته‌ای، پایان دادن به غنی‌سازی اورانیوم، رعایت مفاد NPT از سوی ایران تأکید دارند. اما به‌رغم موارد فوق‌الذکر در مورد برنامه هسته‌ای ایران موارد اختلافی نیز بین اتحادیه اروپا و آمریکا وجود دارد. اتحادیه اروپا بر این اعتقاد است که ایران به‌عنوان عامل ثبات در منطقه و بازیگری مهم در معادلات منطقه‌ای، شایسته تعامل سودمند است. اما آمریکا هرگونه بهره‌مندی ایران از انرژی هسته‌ای را تهدید و خطر علیه صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای تلقی کرده و خواهان برخورد با آن است.

اروپا ضمن پذیرش حق ایران برای استفاده صلح‌آمیز از فناوری هسته‌ای برخلاف آمریکا معتقد است که با دوری جستن از سیاست‌های سخت‌افزاری و با اولویت‌دهی به ابزارهای اقتصادی بهتر می‌توان بر فرایند تصمیم‌گیری در ایران اثر گذاشت بنابراین به‌جای استفاده از سیاست‌های آمریکایی مبنی بر اعمال پیشگیرانه، بر استفاده از ابزارهای سیاسی و تلاش‌های دیپلماتیک تأکید دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت که پرونده هسته‌ای ایران برای آمریکا و اروپا فرصتی را برای ترمیم شکاف ایجاد شده در جریان اشغال عراق فراهم کرد (دهشیری، ۱۳۸۳: ۸۲ و ۸۸-۸۷). اتحادیه اروپا و آمریکا رویکردشان و منافع‌شان در برخورد با تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و از جمله پرونده هسته‌ای ایران یکسان می‌باشد اما روش‌ها و تاکتیک‌های نیل به اهداف نزد آنها متفاوت است. بنابراین صاحب‌نظران ایرانی باید توجه ویژه‌ای به این مسئله داشته باشند و انتظار نداشته باشند که اتحادیه اروپا در خصوص پرونده هسته‌ای ایران به مقابله با آمریکا برخیزد. اروپا برای آینده همگرایی خود و روابط فراتلانتیکی نیاز به آن دارد تا به شیوه‌ای مسائل هسته‌ای ایران را حل و فصل کند که اولاً در صحنه بین‌المللی واقعیتی به نام سیاست خارجی اروپایی به رسمیت شناخته شود و ثانیاً وجه مشخصه این سیاست خارجی مستقل اروپایی تقابل با سیاست خارجی آمریکا نباشد و بخش مکمل آن محسوب شود (دیوسالار، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۵۶).

۲-۲-۴. جنگ عراق

بدون تردید پارادایم ۱۱ سپتامبر به‌واسطه ظهور ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون و رویکرد نوین قدرت، دارای پیامدهای جدیدی در نظام بین‌الملل بوده و به

دگرگونی معانی و مفاهیم امنیت از بُعد کلان آن در نگرش امریکا منجر شد. نظامی که هم‌اکنون در آن به سر می‌بریم هژمون می‌باشد. به زعم کی. جی. هالستی، در نظام هژمونیک قدرت و نفوذ در یک واحد متمرکز می‌شود که اختیار ایجاد واحدهای کوچکی را دارد. چنانچه این واحدهای کوچک بکوشند رهبری و سلطه اقتدار مرکزی را به چالش بکشند، ممکن است مورد تنبیه واقع شوند (مرادی، ۱۳۸۲). ایالات متحده امریکا به عنوان قدرت هژمون در نظام بین‌الملل معاصر براساس استراتژی امنیت ملی در نظر دارد صلح جهانی را از طریق حذف دیکتاتورها و ایجاد جوامع باز و دموکراتیک برقرار سازد. اشغال عراق خارج از چهارچوب حقوق بین‌الملل و نقض حاکمیت یک کشور، علاوه بر اینکه هژمونی دستوری و استبدادی امریکا را به نوعی تثبیت نمود بلکه این ایده را مطرح کرد که اجرای گام به گام طرح‌ها و تدابیر جدید امریکا، فصل تازه‌ای را در شکل‌گیری ژئوپلیتیک جهانی رقم خواهد زد. امریکا با این اقدام جهان سیاست را وارد مرحله تازه‌ای ساخت و در راستای اهداف و خواسته‌های ژئوپلیتیک، مفهوم «تغییر رژیم در یک کشور توسط کشور دیگر» و نیز مفهوم «جنگ پیشگیرانه» را تبیین و تفهیم نمود. در این تعریف اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل جایگاهی ندارد و تنها منافع ملی امریکا مورد توجه است (آیتی، ۱۳۸۳: ۲۹۸).

یکی از مهم‌ترین تحولات در ارتباط با مفاهیم تغییر رژیم و جنگ پیشگیرانه به صورت عملی در تهاجم نظامی امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ رخ داد. مقام‌های امریکایی علت اصلی حمله خود را تلاش عراق برای گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و سیستم‌های موشکی‌اش عنوان کردند. پاول در این زمینه گفت: «برنامه تسلیحاتی صدام به رغم تعهدات این کشور مبنی بر توقف فعالیت‌ها هنوز ادامه دارد و صدام متوقف نخواهد شد مگر اینکه چیزی او را متوقف کند» (رمضان‌زاده، ۱۳۸۰). از وقتی که امریکا ایده حمله عراق را برای مبارزه با تروریسم و ایجاد جهان عاری از تسلیحات هسته‌ای مطرح کرد، بسیاری از کشورهای اروپایی استقبال چندانی از این طرح نکردند.

کشورهای مهم اتحادیه اروپایی همچون فرانسه، آلمان و بلژیک در کنار روسیه به مخالفت با این حمله پرداختند. البته کشورهایی نظیر ایتالیا، اسپانیا، انگلیس و

لهستان از این حمله حمایت کردند اما موضع‌گیری کشورهای قدرتمند اروپایی (فرانسه و آلمان) نشان داد که ایالات متحده وارد یک چالش جدی با دوستان و متحدانش شده است. در واقع جنگ با عراق و اختلاف اتحادیه اروپا با آمریکا در این زمینه را نشان از اختلافاتی بنیادین بین آنها می‌باشد. یکی از این اختلافات مخالفت اروپا با ضعیف‌تر شدن روزافزون نقش سازمان ملل متحد در حل و فصل مناقشه‌های بین‌المللی است. از سوی دیگر اتحادیه اروپا می‌خواهد که از سوی آمریکا به‌عنوان یک کل واحد نگریسته شود بنابراین پذیرش هژمونی آمریکایی را در جریان تهاجم به عراق آغاز زوال قدرت جهانی و حتی منطقه‌ای خود تشخیص می‌دهد. در یازده آوریل ۲۰۰۳ سران روسیه، فرانسه و آلمان در شهر سن پترزبورگ روسیه طی اجلاسی تحولات کنونی و پیامدهای جنگ عراق را مورد بررسی قرار دادند و با اظهار نگرانی از واقعیت پیش آمده با دست گذاشتن بر تبعات منفی جنگ عراق سعی در کمرنگ نمودن این پیروزی و تأکید بر نقض حقوق انجام گرفته نمودند. در واقع هدف آنها این بود که به آمریکا بفهمانند که نزدیکی آنها موردی یا تاکتیکی نبوده و از چهارچوب‌های استراتژیک پیروی می‌کند. آنها با بازتعریف روابط بین‌المللی و تأکید محوریت سازمان ملل نظم مورد نظر آمریکا را به چالش کشیدند (خالوزاده، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۶).

اما آمریکا در مقابل این تحرکات استقلال‌طلبانه اتحادیه اروپا، همچنان به سیاست خارجی خود در مورد عراق ادامه داد و واکنش تندی را نسبت به مخالفان جنگ عراق نشان داد. در این راستا ایالات متحده آمریکا با نگاه یک‌جانبه‌گرایانه به تحولات عراق نگاه می‌کرد تا جایی که *دونالد رامسفلد* (وزیر دفاع آمریکا) ایده اروپای قدیم و اروپای جدید را ابداع کرد (کریمی، ۱۳۸۲: ۶۴۶). اهانت‌های رامسفلد به اروپای قدیمی (آلمان و فرانسه) بازتاب مناقشه‌ای بود که در میان روشنفکران نومحافظه‌کار داخل آمریکا جریان داشت (اسمیرنوو، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۱۷). مقاله *رابرت کیگان* با عنوان «قدرت و ضعف» که در آن آمده بود: «در مورد مباحث اصلی استراتژیک و بین‌المللی کنونی، آمریکایی‌ها از مریخ آمده‌اند و اروپایی‌ها از ونوس» موجب حساسیت شد. مطابق این طرز تفکر اروپا قادر به درک انگیزه‌های اقدامات آمریکا نیست (Kagen, 2002: 15-16).

اما به‌رغم اختلافات جدی در اوایل جنگ عراق بین اتحادیه اروپا و امریکا آنها به تدریج دوباره روند همگرایی را در پیش گرفتند. روند همگرایی میان اروپا و امریکا در مسئله عراق چهار روز پیش از انتقال قدرت به دولت انتقالی عراق نمایان شد. اروپا و امریکا طی بیانیه مشترکی متعهد به حمایت از مردم و دولت عراق برای ساختن عراقی آزاد، امن و دموکراتیک شدند. آنها همچنین متعهد شدند با کاهش قرض‌های خارجی عراق به آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی آن کشور بپردازند و از سازمان ملل بخواهند که در روند انتخابات آزاد و بازسازی عراق نقش داشته باشد. در این راستا روند همکاری سیاسی به‌صورت اهداف مشترک میان امریکا و اتحادیه اروپا در اجلاس دوبلین و اجلاس ناتو در استانبول نمود یافت. در بیانیه اجلاس دوبلین آنها اعلام کردند «هر دو این تعهد را در خود احساس می‌کنند که باید از مردم عراق و تشکیل یک دولت مستقل جدید حمایت و در بازسازی عراق آزاد و متحد همکاری کنند» (روزنامه شرق ۸ تیر ۱۳۸۳).

ازیک سو ایالات متحده در اثر حملات و دیگر عوامل بی‌ثبات‌کننده همچون فعالیت‌های تروریستی شبکه القاعده در عراق به تدریج دریافت که برای اداره مؤثر و امن امور عراق نیاز به همکاری اروپاییان دارند و از سوی دیگر اتحادیه اروپا به تدریج دریافت که: اولاً؛ دیگر نمی‌توان دوران حکومت بعث عراق را زنده کرد و در واقع جنگ عراق اتحادیه اروپا را با یک عمل انجام شده روبه‌رو کرد و ثانیاً؛ با سازش و همکاری با امریکا در امور منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتر می‌تواند در بازسازی عراق شرکت داشته باشد. منافع اقتصادی ناشی از این همکاری به‌طور بالقوه می‌تواند به این امر کمک کند. و ثالثاً؛ ممکن است که اتحادیه اروپا اهداف بعدی تروریسم باشد بنابراین اروپا را برآن داشت تا در مورد عراق در برابر امریکا از خود انعطاف بیشتری نشان دهند (امامزاده، ۱۳۸۵: ۹۹-۹۷).

منافع ایالات متحده در عراق

از دید بعضی از نظریه‌پردازان و کارشناسان حمله امریکا به عراق را می‌توان در قالب وضعیت هژمونیک امریکا در جهان بررسی کرد. اهداف هژمونیک امریکا در عراق بر آن نوع اهداف و منافی دلالت دارد که در سطح ساختار سیستم بین‌الملل

امریکا با اتکا به آنها بتواند سطوح قدرت خود را افزایش داده و شکاف قدرت خود را در مقایسه با کشورهای قدرتمند همچون روسیه، آلمان، فرانسه، چین و ژاپن افزایش دهد. اهم این اهداف عبارتند از:

۱. جلوگیری از ظهور و نیز کنترل قدرت‌های رقیب در صحنه سیاست بین‌الملل با اتکا بر رویکرد نظامی محور: سیاست خارجی هژمونیک محور امریکا تأکید اساسی خود را بر تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب چه در سطح بین‌المللی و چه در سطوح منطقه‌ای قرار داده است. مثلاً در آسیا جلوگیری از ظهور قدرت چین و در اروپا جلوگیری از ظهور فرانسه و آلمان به‌عنوان قدرت‌های هژمون منطقه‌ای از اهداف امریکا در این زمینه می‌باشد (Mearshiemer, 2001).

۲. هژمونی نفتی امریکا: نفت یک کالای استراتژیک و تأثیرگذار بر اقتصاد و سیاست بین‌الملل می‌باشد. منطقه خاورمیانه براساس برآوردها ۶۵٪ از ذخایر کشف‌شده جهانی را داراست. عراق نیز به‌عنوان یک کانون ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در خاورمیانه با دارا بودن ۱۱۲ میلیارد بشکه ذخایر شناخته‌شده نفت، پس از عربستان سعودی بزرگ‌ترین ذخایر نفت خام را در اختیار دارد. البته اداره اطلاعات انرژی امریکا اعلام کرده است که ذخایر احتمالی نفت عراق ۲۲۰ میلیارد بشکه یعنی حدود ۸۰٪ ذخایر عربستان است (محمدیان، ۱۳۸۴: ۱۶). از سوی دیگر ایالات متحده نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت در جهان (۲۰ تا ۲۵ میلیون بشکه در روز) می‌باشد. همچنین وزارت انرژی امریکا مطرح می‌کند نیاز جهانی نفت می‌تواند از ۷۷ میلیون بشکه در روز به مقدار ۱۲۰ میلیون بشکه در ۲۰ سال آینده افزایش یابد که بیشترین افزایش تقاضا برای نفت در ایالات متحده خواهد بود (کامل، ۱۳۸۲: ۶۱).

با توجه به این آمار می‌توان گفت که نفت اهمیت خود را حداقل تا ۳۰ سال آینده به‌عنوان یک کالای استراتژیک حفظ خواهد کرد بنابراین می‌توان از این منظر حمله امریکا به عراق را مورد بررسی قرار داد. بنابراین، هرچند که امریکا بزرگ‌ترین واردکننده نفت در جهان است ولی دیگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری همچون روسیه، ژاپن، و چین و اتحادیه اروپا نیز به واردات نفت وابسته‌اند. برای این کشورها نفت خلیج فارس اهمیت زیادی دارد و هر کشوری که بر این منابع

نفتی این منطقه و به خصوص عراق می‌تواند اهرمی برای کنترل قدرت‌های بزرگ دیگر از سوی امریکا باشد. مایکل کلر در این باره می‌گوید: «هدف از کنترل عراق تسلط بر منابع نفت آن به‌عنوان یک اهرم قدرت بین‌المللی است و نه یک منبع سوخت، تسلط بر منطقه خلیج فارس داشتن کنترل بر روی اروپا، چین و ژاپن است» (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

منافع اتحادیه اروپا در عراق

برخی از مهم‌ترین منافع اتحادیه اروپایی در عراق عبارتند از:

الف - انرژی و تأمین امنیت عرضه نفت: پس از عربستان عراق دومین تأمین‌کننده انرژی اروپا محسوب می‌شود. ۹۸٪ واردات انرژی اتحادیه اروپایی قبل از تهاجم امریکا به عراق، از عراق، نفت و مشتقات آن بود بنابراین تأمین انرژی و امنیت عرضه نفت به لحاظ وابستگی اتحادیه اروپا به منابع انرژی در صدر اولویت‌های اروپا در عراق قرار دارد.

ب - بازار بزرگ صادراتی: از اوایل دهه ۱۹۸۰ روابط اقتصادی عراق با کشورهای اروپایی گسترش پیدا کرد به طوری که در سال‌های دهه ۸۰ حجم مبادلات تجاری اروپا با عراق بیش از ۱۵ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۰۳ اتحادیه اروپا ۹۰۷ میلیون دلار به عراق صادرات داشت. بنابراین به لحاظ بازار صادراتی عراق برای اتحادیه اروپایی بسیار مهم می‌باشد.

ج - مجاورت با خلیج فارس: عراق به خاطر مجاورت با خلیج فارس نیز برای اتحادیه اروپایی اهمیت دارد. دو سوم ذخایر انرژی جهان در خلیج فارس و اروپا یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان انرژی از این منطقه است. اکنون اتحادیه اروپا به شدت درباره امور این کشور حساس است و سیاست توسعه‌طلبانه واشینگتن را به سود خود نمی‌داند.

د - روابط با همسایگان عراق: گسترش روابط با همسایگان عراق از اولویت‌های اتحادیه اروپایی است و در حال حاضر نفوذ و تسلط امریکا در عراق را اتحادیه اروپایی به ضرر منافع و همکاری‌های درازمدت خود با همسایگان عراق (ایران، ترکیه، سوریه، لبنان و اردن) ارزیابی می‌کند (فتحی، ۱۳۸۳: ۱۲).

به طور کلی می‌توان گفت اتحادیه اروپا و آمریکا درخصوص ضرورت از میان بردن رژیم عراق، سقوط صدام حسین و استقرار نظام باثبات سیاسی در این کشور با همدیگر توافق داشتند اما در مورد نحوه تحقق و روش‌های نیل به این اهداف با همدیگر اختلافاتی دارند. درحالی‌که اتحادیه اروپایی معتقد به ضرورت انجام عملیات تحت نظارت سازمان ملل و نیز استقرار حکومت دموکراتیک در عراق بود و در این راه بر راه‌حل‌های سیاسی و قانونی تأکید می‌کرد. اما ایالات متحده به روش‌های نظامی به صورت یک‌جانبه روی آورد. آمریکا با روش نظامی در صدد یک‌جانبه‌گرایی در عراق و کمرنگ کردن نقش سازمان ملل متحد در تحولات این کشور است. همچنین اتحادیه اروپا بر ضرورت بازسازی عراق از طریق مشارکت و همکاری همه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید می‌کرد درحالی‌که ایالات متحده از شرکت مخالفان جنگ در مناقصات مربوط به بازسازی عراق جلوگیری کرد.

فرجام سخن

اگرچه ساختار روابط فرآتلاتیکی براساس همکاری و هماهنگی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی پایه‌گذاری شده است اما بعضاً اختلاف‌نظرهای مهمی در حوزه‌های یادشده دو طرف وجود دارد. اما این اختلافات نظرها با روی کار آمدن دولت بوش پسر، نمود بیشتری پیدا کرد. با وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نومحافظه‌کاران امریکایی توانستند پس از حملات تروریستی علیه امریکا سیاست‌های محوری خود را، نظیر یک‌جانبه‌گرایی، جنگ پیشگیرانه، مسئله تغییر رژیم‌های دموکراتیک را با استفاده از فضای بین‌الملل و وحشتی که پس از این رخداد ایجاد شده بود، تا اندازه‌ای پیش ببرد (رضایی، ۱۳۸۲: ۳۲۴-۳۲۳). یازده سپتامبر فرصت استثنایی برای گسترش هرمونی امریکا را فراهم کرده و مسئله مبارزه با تروریسم را در راس اهداف سیاست خارجی جورج دبلیو بوش و گروه همراه وی قرار داد (فرسای، ۱۳۸۱: ۴۵).

جورج دبلیو بوش در قالب مبارزه با تروریسم و با بهره‌گیری از رویکرد یک‌جانبه‌گرایی، استراتژی تهاجمی خود را شکل داد. استراتژی مطلوب برای این حرکت تهاجمی و همه‌گیر، استراتژی تفوق می‌باشد. رفتار امریکا نشان‌دهنده این

واقعیت است که این کشور در چهارچوب نظریه ثبات هژمونیک عمل خواهد کرد. امریکا امروزه بعد از تحولات یازده سپتامبر، مجدداً در حال نگرش به اروپا با همان تفکر و بینش قبل از دوران جنگ سرد است، بینشی که در آن اروپا مجموعه‌ای از ارزش‌های خارجی در نظر گرفته می‌شود که امریکا باید خود را در تقابل با تعریف کند. از سوی دیگر اتحادیه اروپا نیز پس از پایان جنگ سرد و پایان یافتن ضرورت‌های امنیتی که منجر به وابستگی کامل اتحادیه به امریکا شده بود؛ تلاش کرده است تا خود را به‌عنوان یک قدرت مطرح کند.

اتحادیه اروپا در محیط استراتژیک جدید با برخورداری از مشخصه‌های متفاوت با گذشته، به پیشبرد دیدگاهی اروپایی در سیاست جهانی و ایفای نقش متناسب با جایگاه خود در نظام بین‌الملل و پیگیری سیاست برابری جویی با امریکا می‌اندیشد که ضرورتاً به همگرایی و هماهنگی با امریکا نمی‌انجامد. اتحادیه اروپا سعی دارد با چانه‌زنی سیاسی خود را به‌عنوان یک بازیگر سیاسی - امنیتی جلوه‌گر سازد. اقدام اتحادیه اروپا در پیگیری سیاست دفاعی - امنیتی مستقل خارج از چهارچوب ناتو را در این راستا می‌توان تحلیل کرد. در چند سال گذشته، اتحادیه اروپا نه تنها خواهان کسب یک هویت اروپایی به معنی واقعی کلمه شده بلکه نسبت به خود برترانگاری‌های امریکا حساسیت پیدا کرده و حتی بعضی از کشورهای اروپایی به امریکا به‌عنوان یک ابرقدرت اجتناب‌ناپذیر در یک دنیای تک‌قطبی احتمالی که بیشتر تحریک‌کننده است تا اطمینان‌بخش، می‌نگرند. تلاش امریکا جهت به رخ کشیدن قدرت نظامی و نیز قدرت اقتصادی خود به‌ویژه در ارتباط با رفتار یک‌جانبه و امپریالیستی این کشور در مباحث تجاری و سیاسی برای اتحادیه اروپا قابل تحمل نبوده است.

اتحادیه اروپا پس از عصر ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به‌دنبال تحکیم موقعیت خود در نظام بین‌الملل و تبدیل شدن به یک قدرت عمده بین‌المللی (یک قطب) است. اتحادیه اروپایی در پی آن است تا علاوه بر قدرت اقتصادی و مدنی بودن، به‌عنوان یک قدرت سیاسی و نظامی هم در سطح بین‌الملل ظاهر شده و بر این اساس به بازتعریف روابط منطقه‌ای و آتلانتیکی خود بپردازد. تشکیل ارتش مستقل اروپایی و تلاش برای شکل‌گیری نیروی واکنش سریع اروپایی از جمله اهدافی که اتحادیه

اروپایی در جهت اتخاذ یک سیاست دفاعی - امنیتی مستقل اروپایی و کسب استقلال نسبی و تدریجی دفاعی از امریکا، دنبال می‌کند. اتحادیه اروپا به دنبال آن است که در عرصه سیاسی - نظامی، مستقل از ناتو و امریکا عمل کند و حضور اروپاییان در ناتو به منزله عدم تلاش در جهت اتخاذ یک سیاست مستقل دفاعی نیست بلکه ناشی از ضعف قدرت آنها است که در کوتاه مدت توان ایجاد سازمان موازی با ناتو را ندارد. همگرایی اروپا و امریکا در حوزه امنیتی برای مثال در مورد عراق و نیز در مورد درخواست اوباما برای جلوگیری از تداوم رکود اقتصاد جهانی به ویژه به دلیل عدم همراهی فرانسه و آلمان محقق نشد.

در کل با توجه به مطالب بالا می‌توان به این نتیجه رسید که اتحادیه اروپا و امریکا به رغم برخورداری از برخی منافع مشترک و موازی در صحنه بین‌المللی از دو منطق متفاوت پیروی می‌نمایند. اتحادیه اروپا در بعضی از زمینه‌ها مکمل و شریک و در پاره‌ای دیگر توازن‌بخش، چالشگر و رقیب امریکا به شمار می‌رود. ابعاد همگرایی و واگرایی در روابط اتحادیه اروپا با امریکا بیشتر بستگی به حوزه منافع و نقش‌های متفاوت هر کدام از آنها در روابط بین‌المللی دارد. در حوزه‌هایی که دارای منافع مشترک یا موازی هستند و یا دارای نقش جهانی - بین‌المللی می‌باشند، ما بیشتر شاهد همگرایی و همکاری بین آنها می‌باشیم. ولی در حوزه‌هایی که منافع آنها با هم تعارض دارد و یا دارای نقش ملی می‌باشند، بیشتر شاهد واگرایی و رقابت هستیم. امریکا و اتحادیه اروپا در عرصه سیاست‌های راهبردی از جمله امنیتی و سیاسی که براساس نقش بین‌المللی - جهانی آنها تعریف می‌شود، با هم همکاری داشته و به همگرایی آتلانتیکی می‌اندیشند و منافع و مسئولیت‌های مشترک آنها را به سوی اتخاذ مواضع یکسان و نزدیک سوق می‌دهد هرچند که ممکن است بین آنها درخصوص ابزار و شیوه‌های رسیدن به اهداف تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. اما امریکا و اتحادیه اروپا در حوزه سیاست‌های نرم (اقتصادی، فرهنگی) که بیشتر براساس نقش ملی آنها تعریف می‌شود و نسبت به سیاست‌های راهبردی از حساسیت و اهمیت کمتری برخوردار هستند، به رقابت با همدیگر پرداخته و به دنبال تقویت همگرایی منطقه‌ای هستند. *

منابع

الف - فارسی

- آیتی، علیرضا. ۱۳۸۳. «آینده عراق: طرح ژئوپلیتیک جدید منطقه‌ای و راهبردهای نوین امریکا»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۸، تابستان.
- استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱. ۱۳۸۱. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- اسکندریان، مهدی. ۱۳۸۱. «یک‌سویه‌نگری در روابط فرا‌آتلانتیکی»، گزیده تحولات جهان. مؤسسه ابرار معاصر تهران، شماره ۵.
- اسمیرنوو، پاول. ۱۳۸۶. «جنگ عراق: امریکایی‌های مریخی و اروپایی‌های ونوسی»، در: چشم‌اندازهای منطقه‌ای بین‌المللی عراق پس از صدام. به کوشش احمد سلطانی‌نژاد و امیرمحمد حاجی یوسفی، دفتر مطالعات سیاست و بین‌المللی، تهران.
- اصطباری، امیرحسین. ۱۳۸۳. «سیاست خارجی ایالات متحده در قبال گسترش اتحادیه اروپا به سوی شرق»، کتاب اروپا (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- امامزاده‌فر، پرویز. ۱۳۸۵. «افزایش زمینه‌های همگرایی در برداشت‌ها و مناسبات اتحادیه اروپا و امریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، کتاب امنیت بین‌الملل (۲). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ثوتی، آندره. ۱۳۷۴. «آینده اتحادیه اروپا - سخنرانی»، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها. شماره ۹۴، شهریور.
- بولتن ویژه. ۱۳۸۳. «ایران هسته‌ای: پیامدهای منطقه‌ای»، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- پوراحمدی، حسین. ۱۳۸۶. اقتصاد سیاسی بین‌المللی و تغییرات قدرت امریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک‌جانبه‌گرایی افول. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- پوراحمدی، حسین. ۱۳۸۱. «اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی»، مجله سیاست خارجی. زمستان.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۸۴. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو

- تحولات منطقه‌ای. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- حسینی، امیرحسین. ۱۳۸۴. «راهبرد کنونی آمریکا در زمینه مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و برنامه هسته‌ای ایران»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۹، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان.
- حسینی، سید عباس. ۱۳۸۴. «پیامدهای هژمونی طالبی آمریکا در عراق»، مجله راهبرد. شماره ۳۷، پاییز.
- حیدریان، فاطمه. ۱۳۸۴. «بررسی استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده و اتحادیه اروپا در خلیج فارس پس از جنگ سرد»، کتاب خاورمیانه (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- خالوزاده، سعید. ۱۳۸۵. «مناسبات فرا آتلانتیکی: ارزیابی روابط اتحادیه اروپایی با آمریکا»، کتاب اروپا (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. ۱۳۷۶. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- دانلی، توماس. ۱۳۸۳. «راهبرد برخورد با برنامه هسته‌ای ایران»، همشهری دیپلماتیک. شماره ۳۲، آذر.
- دهشیری، محمدرضا. ۱۳۸۳. «مناسبات آمریکا و اروپا: هم سوئی یا ناهم سوئی»، کتاب اروپا (۴): ویژه روابط آمریکا و اروپا. تهران: نشر مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دیوسالار، مجید. ۱۳۸۴. «جایگاه اروپا در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه راهبرد دفاعی. سال سوم، شماره نهم، پاییز.
- رحمانی، سمیه و اعظم والی‌پور. ۱۳۸۳. «رویکرد آمریکا به سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا»، کتاب اروپا (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- رضایی، مهدی. ۱۳۸۲. «نومحافظه‌کاران و مسئله مبارزه با تروریسم جهانی»، کتاب آمریکا (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- رمضان‌زاده، اکبر. ۱۳۸۰. «گزینه‌های سیاسی آمریکا در عراق»، ترجمه ماهنامه نگاه. شماره ۱۹، بهمن.
- رولو، اریک. ۱۳۷۸. «تحولات اخیر در صحنه بین‌المللی، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها». انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۲۶، سال ۱۳، خرداد.
- سیف، احمد. ۱۳۸۲. «هژمونی دلار، یورو، وعلل واقعی یورش آمریکا به عراق»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال ۱۷، شماره ۱۹۰-۱۸۹، خرداد و تیر.
- شاه‌کرمی، مریم. ۱۳۸۳. «امنیت بین‌الملل، قدرت هژمون و نظام بین‌الملل پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی. سال یکم، شماره ۳، زمستان.
- شفیعی، نوذر. ۱۳۸۳. «بنیادهای رفتاری آمریکا و اروپا: همسوئی و ناهمسوئی در مواضع»، همشهری دیپلماتیک. شماره ۱۳، نیمه اول خرداد.

- فتحی، مهدی. ۱۳۸۳. «جایگاه عراق در سیاست اتحادیه اروپایی»، همشهری دیپلماتیک. شماره ۳۴، دی.
- فرزین‌نیا، زیبا. ۱۳۷۷. «چالشی جدید در اقتصاد جهانی»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۲، شماره ۴، زمستان.
- فرسای، شهرام. ۱۳۸۲. تحولات نوین سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپا. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فرسای، شهرام. ۱۳۸۰. «چشم‌انداز روابط فرآتلانتیک»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۵، شماره ۳، پاییز.
- فرسای، شهرام. ۱۳۸۱. «محور شرارت: نظری بر رویکرد جدید جورج دبلیو بوش»، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها. شماره ۱۵۸، سال ۱۶، فروردین و اردیبهشت.
- فلاحی، علی. ۱۳۸۳. «دیپلماسی بازرگانی فرآتلانتیکی: دستور کار جدید تجاری اروپا - آمریکا در محیط جدید امنیتی»، کتاب اروپا (۴): ویژه روابط اروپا و آمریکا. تهران: نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- فلاحی، علی. ۱۳۸۵. «مفهوم نوین استراتژیک ناتو در قرن ۲۱»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۲۰، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز.
- فلاحی، علی. ۱۳۸۶. «استراتژی امنیتی اروپا در قبال خاورمیانه»، کتاب اروپا (۷). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- قوام، سید عبدالعلی. ۱۳۸۴. روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها. تهران: نشر سمت.
- قائدی، محمدرضا. ۱۳۸۱. «ناتو پس از حادثه یازده سپتامبر»، ماهنامه نگاه. سال چهارم، شماره ۴۱، دی و بهمن.
- کامل، سید روح‌الله. ۱۳۸۲. «هژمونی آمریکا در عراق»، مجله راهبرد. شماره ۲۹، پاییز.
- کریمی، حسین. ۱۳۸۲. «دنیای پس از بحران عراق: نظام یا وضعیت»، فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۷، شماره ۳، پاییز.
- کیسنجر، هنری. ۱۳۸۱. دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- مجدد، حمیدرضا. ۱۳۸۴. «میزگرد مشترک دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با مؤسسه امور بین‌الملل فنلاند در خصوص مسئله هسته‌ای ایران»، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها. سال ۱۹، آذر و دی.
- محمدیان، حمید. ۱۳۸۴. «آینده بازار نفت و تأثیرات آن بر تحولات خلیج فارس»، کتاب خاورمیانه (۴). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- مرادی، سید مهدی. ۱۳۸۲. «رویکرد تئوریک تغییر در نظام بین‌المللی»، مجله راهبرد. شماره ۳، زمستان.
- مورگنتا، هانس جی. ۱۳۸۲. سیاست میان‌ملت‌ها. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۳. «سیاست دفاعی و مسائل نظامی اتحادیه اروپا»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۲۰۰-۱۹۹، فروردین و اردیبهشت.

نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۲. اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز. تهران: نشر قومس.

ب - لاتین

- Beer, Anglika and Otfried Nassaure. 2002. *Que Vadis NATO, BITS Briefing Note*. No. 2.5. Nov.
- Bergsten, Fred. 1999. "America and Europe: Clash of the Titans?". *Foreign Affairs*. March/April, Vol. 78, No. 2.
- Brzezinski, Zbigniew and Robert M. Gates. 2004. *Iran: Times for a New Approach*. <http://www.efr.org/pdf/iran-tf.pdf> (accessed August 12, 2008).
- Daalder, Ivo H. 2006. "Are the United States and Europe heading for Divorce?", *International Affairs*. Vol. 77, No.3.
- DG for Trade. 2001. *Background paper: Foreign Direct Investment (1996-1999)*. Global and Regional Trends.
- Ikenberry, G. John. 2002. "American Imperial Ambition", *Foreign Affairs*. Sep/Oct.
- Kagan, Robert. 2002. "Power and Weakness", *Policy Review*. No. 113, June.
- Keohane, Robert O. 1988. *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Economy*. Princeton, N, J: Princeton University Press.
- Mearshiemer, John. 2001. *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: North Company.
- Meier, Oliver. 2005. *The European Union's Non-Proliferation Strategy: An Interview with Annalisa Fiannella, Arms Control Today*. July 26.
- Serfaty, Simon. 1999. *Memories of Europe's Future*. Washington D.C: Center for Strategic and International Studies.
- Snyder, Jack. 2002. *From Voting to Violence: Democratization and National Conflict*. Now York: Norton.
- Tsoukalis, L. 1997. *The New European Economy Revisited*. Oxford University Press.
- Wallace, William. 2001. "Europe the Necessary Partner", *Foreign Affairs*. Vol. 80, No.3.
- Waltz, Kenneth N. 1979. *Theory of International Politics*. New York: Random House.

┌

┐

└

┘